

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کارایران

آبان ماه ۱۳۹۰ نوامبر ۲۰۱۱

شماره ۶۴

toufan@toufan.org www.toufan.org

قهرمان "انقلاب لیبی" ناتو است نه خلق لیبی ص. ۲

به مناسبت نود و چهارمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر
متن سخنرانی رفیق برزو در جلسه کمیته میز کتاب آمستردام و پاسخ به چند سؤال ص. ۳



انترناسیونال است نجات انسان ها ص. ۱۰

زنده باد اعتصاب کارگران مجتمع پتروشیمی ماهشهر ص. ۱۲
امپریالیستها با دو معیار به حقوق بشر و اجرای حکم اعدام برخورد می کنند ص. ۲۰

مبارزه کارگران ایران را گرامی بداریم!

حمایت از مبارزه کارگران ایران یک وظیفه انترناسیونالیستی است ص. ۱۳



تشکیل سندیکای مستقل نیاز مبرم کارگران برای دفاع از حقوق صنفی ص. ۱۴

درگرمی داشت جنبش "اشغال وال استریت" در آمریکا

گزارشی از فعالین حزب کارایران (توفان) در آمریکا ص. ۱۶

در مورد شناسایی دولت فلسطین از طرف سازمان ملل ص. ۱۷



قهرمان "انقلاب لیبی" ناتو است نه خلق لیبی

سرانجام بعد از هشت ماه بمباران وحشیانه ناتو به کارگردانی امپریالیست آمریکا، رژیم معمر قذافی که تا همین یکسال پیش رژیم سربراه و متمدنی برای همکاری‌های اقتصادی و سیاسی با ممالک امپریالیستی بود، فروپاشید و خود معمر قذافی نیز روز پنجشنبه ۲۰ اکتبر توسط حملات هوایی ناتو و با خاک یکسان شدن زادگاهش شهر سرت توسط پیاده نظام امپریالیست‌ها، مزدوران "شورای انقلاب" به طور فجیعی به قتل رسید. محاصره شهرسرت و بمباران وحشیانه هوایی، گرسنگی و تشنگی دادن به قوای باقی مانده معمرقذافی و بخشی از مردم شهر، جنایتی کمتر از ابعاد جنایت آمریکا در شهر فلوچه در عراق نیست. رسانه‌های امپریالیستی و ژورنالیست‌های خود فروخته و نان به نرخ روز خور نیز تا توانستند در مورد محاصره و قتل عام شهر سرت سکوت و از قتل سکوتشان، مزدشان را دریافت کردند.

نحوه قتل معمر قذافی، سربریدن صدها نفر در شهر سرت و کشتار و جنایات تکانه‌دهنده در سایر شهرها مبین ماهیت ضد انسانی و ادامه بربریت و توحش قدرت‌های کهنه کار امپریالیستی آمریکا، فرانسه، انگلیس، ایتالیا و... است که برای بلعیدن تمامیت چاه‌های نفت این کشور کوچک و احیای استعمارکهن این "انقلاب" را هدیه مردم لیبی کرده‌اند.

طبق اظهارات دبیر کل گماشته سازمان ملل متحد، در خلال چند ماه گذشته بیش از ۹۰۰۰ حمله هوایی به لیبی صورت گرفت که دیگر منابع مستقل بیش از ۱۵۰۰۰ اعلام کرده‌اند. طبق منابع رسمی در طول چند ماه بمباران ناتو، حداقل ۵۰۰۰۰ نفر انسان بی‌دفاع غیرنظامی در آتش آدمخواری جان باختند و ده‌ها هزار نفر مجروح و آواره شدند. هزاران خانه و کارخانه و بیمارستان و مدرسه... به طور سیستماتیک هدف بمب افکن‌های غول پیکر ناتو قرار گرفتند و به واقع لیبی را به ویرانه‌ای تبدیل و به عصر حجر پرتاب کردند.

در چنین شرایطی تنها نوکران امپریالیسم و استعمار، فریب خوردگان و جاهلان سیاسی هستند که برای قتل معمرقذافی و کشتار بیرحمانه هزاران نفر در طرابلس و سرت و بنغازی و دیگر شهرها به پایکوبی پرداخته و با ارسال بیش‌زمانه پیام تبریک به "انقلاب" ملت لیبی (بخوانید حکومت دست نشاندۀ لیبی) عملاً نشان داده‌اند که چه سودا و آرزوهایی در مورد ایران در سر دارند. آرزوهایی که به زعمشان در کادر دخالت‌های امپریالیستی در امور داخلی ایران قابل تحقق‌اند.

ما بارها گفته‌ایم و هرگز از تکرار این گفتار خسته نخواهیم شد که سرنگونی رژیم قذافی، رژیم خامنه‌ای، رژیم بشاراسد، رژیم صدام و طالبان و... وظیفه خود مردم این کشورهاست و نه اجانب و نیروهای امپریالیستی. حزب ما بارها تحلیل کرده است که سرنگونی رژیم لیبی ادامه همان سیاست نظم نوین امپریالیست آمریکا در منطقه و ادامه اشغال افغانستان و عراق، تجزیه سودان، اشغال سومالی،... و تصرف منابع طبیعی و کنترل گلوگاه‌های استراتژیک در آفریقا و آسیا برای مقابله با سایر رقبای تازه نفس امپریالیستی است.

روشن است سرنگونی رژیم لیبی و قتل معمر قذافی توسط امپریالیست‌ها و مزدورانش پایان جنگ داخلی و مقاومت ملت لیبی علیه استعمار و دزدان و غارتگران بین‌المللی نیست، همان طور که در عراق و افغانستان نبوده است. آنها که بمباران ناتو و قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل را محکوم کرده‌اند و بر تجاوز به لیبی و سرنگونی معمر قذافی مهر تائید کوبیدند همان نیروهائی هستند که شرمگینانه خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و به دار آویختن خامنه‌ای و احمدی نژاد توسط امپریالیست آمریکا و پیمان ناتو در ایران هستند. اینان امید خود به مردم را از دست داده و به ریسمان استعمار آویزان شده‌اند. عده‌ای از این طیف که در هیبت چپ ظاهر شده‌اند نیز هم صدا با نیروهای امپریالیستی از "انقلاب و انقلابیون" لیبی سخن گفته و درمقابل کارگردانان اصلی این "انقلاب"، کشورهای معظم امپریالیستی و بازوی مسلح آنها ناتو سکوت کرده‌اند. در ادبیات سیاسی این جریان‌ها لیبرال مسلک و اپورتونیست سخنی از امپریالیسم و استعمار و رقابت‌های امپریالیستی بر سر تقسیم مجدد جهان و غارت منابع طبیعی نمی‌رود و در کنار راست‌ترین محافل ارتجاعی در چشم مردم خاک می‌پاشند. اینان همان کسانی هستند که دریافت کمک مالی از امپریالیست‌ها را محکوم نکرده و نمی‌کنند و به نیروی خود متکی نیستند.

ما اعلام میداریم که:

قهرمان واقعی "پیروزی انقلاب لیبی"، پیمان متجاوز و جنایتکار نظامی ناتو، این بازوی مسلح کشورهای معظم امپریالیستی است و نه خلق لیبی. نیروی آدمخوار نظامی ناتو برای رهایی مردم لیبی و استقرار دموکراسی و حاکمیت مردم و حقوق زنان و کارگران و زحمتکشان به میدان نیامد، بلکه برای تصرف مستقیم چاه‌های نفت و احیای استعمار کهن وارد کارزار "انقلابی" شد. اشغال لیبی ربطی به آزادی و حق حاکمیت ملی مردم ندارد.

ما اعدام جنایتکارانه معمرقذافی و سرنگونی رژیم لیبی عضو قانونی سازمان ملل متحد را محکوم و آن را توطئه ممالک امپریالیستی برای احیای استعمارکهن و غارت بیشتر منابع طبیعی این کشور ارزیابی می‌کنیم.

ما سرنگونی رژیم‌های خودکامه و دیکتاتوری را وظیفه داخلی مردم هر کشوری می‌دانیم و دخالت اجانب در امور داخلی کشورها را نقض آشکار حق تعیین سرنوشت خلق‌ها و آن را به شدت محکوم می‌کنیم.

دست امپریالیست‌ها از لیبی کوتاه!

پرتوان باد نبرد خلق‌ها علیه ارتجاع و امپریالیسم!

زنده باد آزادی و سوسیالیسم!

حزب کار ایران (توفان)

۲۴ اکتبر ۲۰۱۱

به مناسبت نود و چهارمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر متن سخنرانی رفیق برزو در جلسه کمیته میز کتاب آمستردام و پاسخ به چند سؤال

به مناسبت نود و چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر و تحولات ملل عرب جلسه‌ای به ابتکار رفقای کمیته میز کتاب آمستردام در روزیکشنبه ۱۶ اکتبر برگزار گردید. رفیق برزو به عنوان یکی از شرکت کنندگان در این جلسه در مورد انقلاب اکتبر سخنرانی کرد و سپس به سؤالات شرکت کنندگان پاسخ داد. سؤالاتی که از طرف علاقمندان طرح گردید نشان از آن بود که در مورد بسیاری از مفاهیم و مقولات سیاسی تئوریک ناروشنای‌های فراوانی وجود دارد و نمی‌توان در یک نشست به همه آنها پاسخ داد. مسائلی چون امکان انقلاب سوسیالیستی در یک کشور، ماهیت قدرت سیاسی حاکمیت شوروی پس از انقلاب اکتبر، حزبیت و رابطه حزب و شورا، انقلاب فرهنگی در شوروی، طبقات و مبارزه طبقاتی در شوروی، شیوه تولید سوسیالیستی و تفاوتش با کارکرد و شیوه تولید سرمایه‌داری و آیا این که اساساً سوسیالیسم در شوروی مستقر گردید و یا نه و از جمله مسائل مهمی بودند که از طرف رفقا طرح گردید و رفیق سخنران با توجه به وقت محدود به طور مختصر به برخی از آنها پاسخ داد. ما در این گزارش به خاطر اهمیت و جنبه آموزشی موضوعات به دو مسئله که بیشتر مورد نظر رفقا بود می‌پردازیم به این امید که در تنویر افکار و پاکیزه گی مارکسیسم لنینیسم گامی ولو کوچک برداشته باشیم.

حزب و شورا

امروز در مورد مقوله شورا بسیار پر رنگ سخن می‌رود که گویا اگر خود کارگران بدون رهبری حزب بر سرنواشتان در شوروی حاکم بودند جامعه به عقب بر نمی‌گشت، اوضاع طور دیگری بود. این رفقا در مورد حزبیت و حزب کمونیست پرولتاریا و در باره دیکتاتوری پرولتاریا همان نظرات "مخالفین کارگری" در زمان لنین و حکومت شوروی که با شعار واگذاری اداره همه اقتصاد ملی به "کنگره تولید کنندگان روسیه" و با واگذاری قدرت دولتی به شوراها را طرح می‌کردند، تکرار کرده و اعتبار دیکتاتوری پرولتاریا را در کاهش نقش حزب در رهبری پرولتاریا و نفی اتوریتته آن دانسته و به جای آن اتوریتته شوراها را قرار می‌دهند. رفیقی با بیان این که "نطفه انحرافات شوروی از زمان لنین بسته شد و از همان زمان او بود که کارگران به حاشیه رانده شدند"، به نقش رهبری استالین در دوران ساختمان سوسیالیسم می‌پردازد و به نتایجی می‌رسد که چیزی جز نفی سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا نیست. لنین در رد این نظریه انحرافی که شورا همه چیز و حزب هیچی به روشنی بیان داشت که:

« ما خیال پرور نیستیم. ما می‌دانیم که اولین کارگر ساده و یا اولین زن آشپزی که از راه برسد نمی‌تواند بلافاصله در مدیریت دولت شرکت کند. »

در تعاریف مارکسیستی، حزب به مثابه عالی‌ترین سازمان سیاسی پرولتاریا و بیان اراده آگاه پرولتاریاست که تمامی سازمان‌های سیاسی دیگر تابع آن و تحت هدایت و رهبری آن قرار دارند. سازمان‌هایی نظیر اتحادیه‌های کارگری، اتحادیه‌های جوانان، زنان، شوراها و غیره "تسمه‌های گرداننده" و یا "اهرم‌های" سیستم دیکتاتوری پرولتاریائی‌اند. حزب از طریق این سازمان‌ها قادر است که با توده‌های وسیع غیر حزبی پیوند برقرار کرده و سیاست خود را از طریق آنها به درون توده‌ها برده و عملی سازد. به این عبارت، شوراها مظهر دیکتاتوری پرولتاریا بوده و نمی‌توان آن را از حزب جدا دانست. لنین در این مورد می‌گوید:

« عملی کردن دیکتاتوری بدون وجود تسمه‌هایی چند که پیش‌آهنگ را به توده طبقه پیشرو، آن را به توده زحمتکشان اتصال دهد، غیر ممکن است. »
استالین نیز در تعریف دیکتاتوری پرولتاریا خاطر نشان می‌سازد که:

« دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از دستورات رهبری کننده حزب به اضافه اجرای آن دستورات به وسیله سازمان‌های توده‌ای پرولتاریا و به اضافه عملی کردن آن در زندگی روزمره از طرف اهالی کشور »

اگر رهبری حزب انقلابی از شوراها و یا اتحادیه‌ها و هر ارگان توده‌ای دیگر حذف گردد آن ارگان از محتوای انقلابی خود خالی شده و راهی جز پذیرش رهبری احزاب غیر پرولتری باقی نمی‌ماند. حتی یک نمونه در جهان وجود ندارد که شوراها و یا هر ارگان دیگری توانسته باشد که بدون رهبری به حیات خود ادامه دهد. طرح حذف رهبری حزب بر این ارگان‌ها در حقیقت همان شعار معروف "بی‌حزبی" بورژوازی است که بی‌حزبی را برای پرولتاریا تبلیغ می‌کند، نه برای خود و حذف رهبری حزب بر این ارگان‌ها را نیز به معنی حذف رهبری حزب خود نمی‌داند. تجربه قیام کارگران و ملوانان کروونشتاد (۱۹۲۱) و شوراها آن نمونه قابل توجه‌ای است. این شورش که توسط منشویک‌ها و اس‌ارها و بر زمینه کمبودها و گرسنگی تحمیلی متأثر از سالیان متمادی جنگ به وجود آمد، توانست بخشی از کارگران را که تحت تأثیر محیط خرد بورژوازی - قرار داشتند، علیه بلشویک‌ها و رژیم شوروی بشوراند تا "شوراها بدون کمونیست‌ها" در روسیه مستقر گردد. شعار این شورش که بورژوازی بین‌المللی آن را "انقلاب خلق" و کروونشتاد را "دژ تسخیر ناپذیر کارگران" می‌نامید، "حاکمیت به شوراها، نه به احزاب" بود - همان بیانی که اغلب ضد لنینیست‌ها از "زاویه چپ" در تجزیه و تحلیل انقلاب روسیه و علل شکست به کار می‌برند - تا دولت دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کنند. اما لنین با درایت و منطق قوی به اپوزیسیون کارگری و آنارکو سندیکیالیست‌ها که شعار "کارگری" می‌دادند و با حزب مخالفت می‌کردند

و حتی خواهان سرنگونی حکومت شوروی بودند به مقابله برخاست، ماهیت انحرافی آنها را افشاء ساخت و بی توجه به عناصر کارگری شرکت کننده در این دام بورژوازی، دستور سرکوب و تصرف این "دژ تسخیر ناپذیر" را صادر نمود. امروزه متأسفانه به خاطر خیانت رویزیونیست‌ها و شکست و از هم پاشیدگی کشور شوراهای که آغازش کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی بود تمام مبانی و اصول کمونیستی به زیر علامت سؤال رفته حتی به مارکس نیز می‌تازند که چرا نام مانیفست را **مانیفست حزب کمونیست گذارد** و نه **مانیفست کارگران!!** گویا **نطفه انحراف**، آغازش خود مارکس بود!

پس معلوم می‌شود که رفقای کمونیست و چپ‌ها، "سوسیالیسمی" می‌خواهند شورائی که در آن حزب کمونیست فاقد نقش رهبری و تابع شوراهای کارگران غیر حزبی و توسط عناصر کارگر غیر کمونیست هدایت شود. این در عمل یعنی واگذاری شوراهای بورژوازی. شورا اگر شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا است بدون رهبری حزب، یعنی **شیر بی یال و دم و شکم!!** تمام آموزش مارکسیسم لنینیسم تأکید بر نقش رهبری حزب دارد و دیکتاتوری پرولتاریا تنها از طریق اعمال این رهبری در سازمان‌های توده‌ای توضیح داده می‌شود. لنین صراحتاً در این باره می‌نویسد:

« روی هم رفته با یک دستگاه کشدار، نسبتاً وسیع و بسیار نیرومند پرولتری سر و کار داریم که رسماً کمونیستی نیست ولی حزب به وسیله این دستگاه با طبقه و توده ارتباط کامل دارد و به وسیله آن دیکتاتوری طبقه، زیر رهبری حزب عملی می‌گردد. »

از رهبری حزبی این نتیجه را نمی‌توان گرفت که به جای دیکتاتوری پرولتاریا دیکتاتوری حزب و یا دیکتاتوری کمیته مرکزی و در ادامه آن دیکتاتوری فردی حزب قرار دارد و بدین ترتیب رهبری حزب را در نقطه مقابل دیکتاتوری پرولتاریا گذاشت. حزب رهبر، پیشوا و معلم طبقه کارگر است و بیان روشن و صریح خواست‌های طبقه کارگر است و اراده آنها را منعکس می‌سازد. لنین می‌گوید:

« به خودی خود چگونگی طرح مسئله دیکتاتوری طبقه؟ دیکتاتوری حزب، پیشوایان با دیکتاتوری (حزب) توده‌ها؟ دلیلی بر پریشانی و بن بست عجیب فکری است... همه می‌دانند که توده مردم به طبقات تقسیم می‌شوند... و طبقات معمولاً و در اکثر موارد و اقل در کشورهای متمدن کنونی از طرف احزاب سیاسی رهبری می‌شوند! و احزاب سیاسی بر حسب قاعده معمول از طرف گروه‌های کم و بیش ثابت از اشخاصی که صالح‌تر و صاحب نفوذتر و مجرب‌تر هستند و برای کارهای مسئولیت دار انتخاب شده و رهبر خوانده می‌شوند، اداره می‌گردند... ولی اگر بخواهیم در این بحث به جایی برسیم... که به طور کلی دیکتاتوری توده‌ها را با دیکتاتوری پیشوایان در مقابل یکدیگر قرار دهیم سفاکت و مفتگوئی خنده آوری است. »

تنها رهبری حزب طبقه کارگر قادر است که انرژی بی پایان توده‌ها را برای پیکار عظیم و دورانساز کنونی رها ساخته و به تخریب دنیای ستم بکشاند. انگلس نیز حاکمیت حزب را از حاکمیت طبقه کارگر جدا نمی‌داند و در مورد حزب آلمان می‌نویسد:

« حزب طبقه کارگری سوسیال دموکراتیک آلمان از آنجا که حزب طبقه کارگر است، لزوماً "سیاست طبقاتی" سیاست طبقه کارگر را اعمال می‌کند و چون هر حزب کارگری از این مبدا برمی‌خیزد که حاکمیت را در دولت تصرف کند، حزب کارگری سوسیال دموکراتیک آلمان نیز خواستار حاکمیت خود، حاکمیت طبقه کارگر و بدین قسم حاکمیت طبقه است. » (درباره مسکن)

(ح. ک. ا) از آنجا که قادر به درک شرایط خاص روسیه نیست و می‌خواهد سوسیالیسم را تنها در ذهن خود بنا کند، قادر به درک تصمیم تاریخی حزب بلشویک (کنگره ۱۱) نبوده و ممنوعیت فعالیت سیاسی در روسیه را خود کامگی غیر کمونیستی می‌داند. در روسیه خرده بورژوازی که در محاصره جهان سرمایه‌داری قرار داشت و با توجه به شکست انقلابات اروپا، ساختمان سوسیالیسم تنها مشروط به وحدت حزب، یکپارچگی، استواری ایدئولوژیک و انضباط آهنین صفوف آن بود که نه تنها تزلزلات اپورتونیستی و فراکسیون‌ها را در صفوف خود تحمل نمی‌کرد، بلکه با مبارزه‌های همه جانبه علیه بورژوازی، نمایندگان آنها را از تمامی حقوق دموکراتیک محروم می‌ساخت

گروهائی از چپ‌های "کارگری" با طرح این مسئله که رهبری حزب در شوروی از همان آغاز کسب قدرت به کسانی تبدیل شدند که فعالیت سیاسی را ممنوع کردند و در روسیه، دیکتاتوری دبیر اول حزب به جای دیکتاتوری پرولتاریا نشست و "کارگران قیم نمی‌خواهند"... می‌خواهند به مسائل سوسیالیسم که رهبری آگاه و برنامه هدفمند و با نقشه می‌طلبند، پاسخ دهند و راه احیای سرمایه‌داری را ببینند.. گویا اگر کارگران بی حزب در رأس جامعه باشند، جامعه به عقب بر نمی‌گردد و واکنش می‌شود!! در اینجا با کارگر زدگی خاصی که از صفات روشنفکران خرده بورژوازیست در مقابل هر تقاضائی که از زبان کارگران بیرون می‌آید، کرنش کرده و ممانعت از "اعمال اراده کارگران" را ممانعت از "تحقق دیکتاتوری پرولتاریا" می‌داند. آمال و آرزوی این رفقا از دیکتاتوری پرولتاریا نمونه کمون پاریس است. حال آن که ضعف کمون پاریس در واقع عدم اجرای دیکتاتوری پرولتاریا بود. شوراهای تنها مکانیزم اعمال دیکتاتوری اند که با غیبت رهبری حزب واقعی طبقه کارگر، به شوراهای اسلامی کارخانجات و یا شوراهای کارگران کارخانجات سرمایه‌داری در برخی از کشورهای اروپائی بدل خواهد شد.

نگاه استالین به مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم

سؤال بعدی و مهمی که طرح گردید نقش طبقات در شوروی و مبارزه طبقاتی است که گویا "طبقات متخاصم به صورت طبقه در دوران شوروی سوسیالیستی حضور داشتند و بر همین اساس استثمار نیز وجود داشت و می بایست با آنها مبارزه می شد نه این که پایان طبقات را اعلام می داشتند".

چنین سؤالی محدود به چند نفر نیست بلکه شامل حال اکثریت جریانات چپ ایران است که متأسفانه درک صحیحی در مورد تحولات شوروی و ساختمان سوسیالیسم ندارند. **گفته می شود که:**

استالین به مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم اعتقادی نداشت. وی تصور می کرد با استقرار سوسیالیسم مبارزه طبقاتی به پایان رسیده است!!.....

اکنون به این سؤال می پردازیم که حذف طبقه بورژوازی در تولید و اقتصاد کشور به چه مفهوم است. آیا با درهم شکستن سرمایه‌داری و حذف آن از قدرت سیاسی و اقتصادی، مبارزه طبقاتی پایان می یابد؟ تضادهای آشتی ناپذیر در سوسیالیسم کدامند؟ منظور رفیق استالین از حذف طبقات در شوروی چیست؟

اشکال مبارزه طبقاتی و جایگاه و نقش تضادهای آشتی ناپذیر در جامعه سوسیالیستی مبحث بسیار مهمی در فلسفه مارکسیسم است که رویزیونیسم خوشچینی با ایجاد اغتشاش در این مبحث ضربات مؤثری به دیکتاتوری پرولتاریا زده و شوروی سوسیالیستی را به جاده سرمایه‌داری کشانده است. کسانی که در برخورد به مسئله بروز رویزیونیسم در شوروی از اختلافات سیاسی، ایدئولوژی، فلسفی و اقتصادی رویزیونیست‌ها با استالین آشنائی ندارند لاجرم باید این نتیجه نادرست را اخذ نمایند که رویزیونیسم با درگذشت استالین یک شبه چطور توانست به قدرت برسد؟! از آنجا که قطع مبارزه طبقاتی یا آشتی طبقاتی در سوسیالیسم یکی از مهم ترین عوامل احیاء سرمایه‌داری در روسیه بوده است، به توضیح بیشتر این مطلب می پردازیم. استالین بر این عقیده بود که:

«مبارزه طبقاتی به موازات احراز موفقیت در ساختمان سوسیالیسم ناگزیر حدت خواهد یافت.» (۱۹۳۷)

اما خوشچیف با نفی وجود تضادهای آشتی ناپذیر در سوسیالیسم به دلیل از میان رفتن **طبقات آشتی ناپذیر**، مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم را امری سپری شده و مربوط به گذشته‌ها اعلان داشته با این بهانه دیکتاتوری پرولتاریا را غیر ضروری دانسته و تئوری ضد لنینی دیکتاتوری "همه خلق" را جایگزین آن کرد.

برخورد مارکسیستی لنینیستی و یا رویزیونیستی به مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم در ارتباط با تفسیری است که از دنیای تضاد آشتی ناپذیر و آشتی پذیر در جامعه سوسیالیستی در حال گذار به عمل می آید. هر دنیای تضاد، آشتی ناپذیر و آشتی پذیر در سوسیالیسم وجود دارند. لیکن تضاد آشتی پذیر از خصوصیات جامعه سوسیالیستی است. این ویژگی آشتی پذیری تضادها از ماهیت نظام سوسیالیستی سرچشمه می گیرد. زیرا که این نظام بر مالکیت مشترک ابزارهای تولیدی و بر وحدت عمده ترین منافع اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر و دهقانان تعاونی‌ها و روشنفکران و مردمی که به دور حزب مارکسیستی لنینیستی متحد شده‌اند، تکیه دارد. **ولی در عین حال با نابودی طبقات استثمارگر تضادهای آشتی ناپذیر از میان نمی روند. این تضادها از روابط سوسیالیستی در تولید ناشی نمی شوند بلکه محصول آثار جامعه کهنه بورژوائی، از داخل و فشارها و محاصره سرمایه‌داری از خارج اند که در کنار تضادهای آشتی پذیر به هستی خود ادامه می دهند.**

نظریه نفی تضادهای آشتی ناپذیر در سوسیالیسم پس از نابودی مالکیت خصوصی و برقراری مناسبات سوسیالیستی در شوروی مطرح گردید. پس از گزارش تاریخی رفیق استالین به کنگره هشتم شوراهای درباره طرح "قانون اساسی نوین" که پایان استثمار فرد از فرد و استقرار مالکیت سوسیالیستی را اعلان داشت، نظریه رویزیونیستی "زوال مبارزه طبقاتی به موازات پیشروی سوسیالیسم" مطرح گردید. جالب است که عده‌ای این تئوری انحرافی را به استالین نسبت داده و می دهند و او را به بی اعتنائی نسبت به مبارزه طبقاتی متهم نموده و این طور تبلیغ می کنند که حزب بلشویک از آن پس بیشتر دشمنان خارجی را عمده کرده بود. بی شک نمی توان این نظریه را درست دانست چرا که علاوه بر مبارزات استالین در نفی این نظر، اتهامات رویزیونیست‌ها به استالین نیز با این نظر همخوانی ندارد.

"سولوف" تئورسین مشهور رویزیونیست‌ها در گزارش به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی (۱۹۶۴)، صریحاً اعتراف می کند که استالین بر این نظر بوده است که:

« مبارزه طبقاتی به موازات احراز موفقیت در ساختمان سوسیالیسم ناگزیر حدت خواهد یافت. »

و نیز فلاسفه دیگر رویزیونیست نظیر رویزیونیست‌های مجارستان در حمله به استالین نوشتند:

« استالین مهم ترین قانون دیالکتیک را در دو جهت تحریف می کرد، از یک طرف وحدت و مبارزه ضدین را از یکدیگر تفکیک می کرد و به طور یک جانبه فقط روی مبارزه تکیه می کرد و عامل وحدت و ارتباط متقابل ضدین را نادیده می گرفت و این برخورد ناشی از تئوری بی پایه و بسیار زیان بخش بود که به موجب آن مبارزه طبقاتی پس از ساختمان سوسیالیسم نیز دائماً حدت می یابد. » (ب. رسی و آویرت "مجله مسائل بین‌المللی شماره ۱ - ۱۳۴۲)

رفیق استالین در مقاله خود به نام "درباره کمبودهای کار حزبی و اقدامات جهت نابودی تروتسکیست‌ها و سایر دورویان" که در سال ۱۹۳۷ یعنی یک سال پس از اعلان محو طبقات آشتی ناپذیر در روسیه نوشته است، می گوید:

« ضروری است که این تز پوسیده را داغان نمود و به کناری گذارد، که گویا باید مبارزه طبقاتی ما با هر قدم پیشروی مان رفته رفته زوال یابد که گویا دشمن طبقاتی با پیروزی‌هایی که ما به دست می‌آوریم همواره رام تر می‌شود. این نه فقط یک تز پوسیده است، بلکه تزی خطرناک نیز می‌باشد. چرا که افراد ما را به خواب برده و به طرف تله می‌کشاند، در حالی که به دشمن طبقاتی این امکان را می‌دهد برای مبارزه برضد قدرت شوروی نیروهای خود را جمع کند. برعکس، هر قدر که ما پیشرفت نمائیم و هر قدر ما پیروزی به دست آوریم، خشم بقایای طبقه استثمارگر داغ شده، بیشتر می‌شود و آنها به اشکال شدیدتر مبارزه متوسل می‌شوند. مذبحخانه تر علیه حکومت شوراها به حرکت در می‌آیند و دست به هر کوششی می‌زنند زیرا که آنها محکوم به نابودی هستند. »

وقایع بعدی در شوروی درستی اظهارات استالین را آنجائی ثابت نمود که دارودسته خروشچف از بطن جامعه‌ای به پاخاستند که دیگران مبارزه با آنها رانی می‌کردند. جوهر افکار نادرست انکار مبارزه طبقاتی، میدان دادن به لیبرالیسم در همه زمینه‌هاست که خود فشرده ترین بیان اپورتونیسیم سیاسی و ایدئولوژیکی می‌باشد که از طریق دست کشیدن از مبارزه طبقاتی و نشان دادن هم زیستی مسالمت آمیز با ایدئولوژی‌های دشمن به جای آن، می‌کوشید حزب و دولت سوسیالیستی شوروی را به انحطاط بکشاند که عاقبت پس از درگذشت رفیق استالین و پیروزی این عناصر کمین کرده در حزب این توفیق را برای بورژوازی فراهم نمود. رفیق استالین همواره با هوشیاری کامل مبارزه طبقاتی را در تمامی جهات در نظر داشته و انقلابیون کمونیست را نیز به همین سان آموزش می‌داد. او در سال ۱۹۴۸ طی نامه‌ای به کمیته مرکزی حزب کمونیست یوگسلاوی که در انحطاط پیش می‌رفتند، در این مورد نوشت:

« هیچ کس طبیعت سوسیالیستی در شوروی را که بعد از انقلاب اکتبر به وجود آمده، انکار نخواهد کرد. این موضوع حزب کمونیست اتحاد شوروی را به این نتیجه گیری نکشاند که گویا مبارزه طبقاتی در کشورما تضعیف می‌گردد، که گویا خطر تقویت عناصر سرمایه‌داری وجود ندارد. »

در سوسیالیسم مبارزه طبقاتی به طور همه جانبه و در سه جبهه عمده خود یعنی در جبهه سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی رشد می‌کند. بدین ترتیب این نظر اپورتونیستی که با نابودی طبقات مبارزه طبقاتی تنها و یا عمدتاً در جبهه ایدئولوژیکی جریان می‌یابد نیز انحرافی است. تجربه نشان داده است که در مرحله سوسیالیستی مبارزه در جبهه سیاسی اهمیت تعیین کننده داشته و در مرکز مبارزه طبقاتی قرارداد زیرا مبارزه سیاسی مبارزه‌ای است بر سر قدرت و بر سر این مسئله که آیا دیکتاتوری پرولتاریا باید حفظ و تحکیم شود و یا این که به سوی انحطاط و نابودی رود؟ لیکن پیروزی انقلاب در زمینه سیاسی و اقتصادی را بدون پیروزی در زمینه ایدئولوژیکی نیز نمی‌توان تضمین شده دانست. رشد موفقیت آمیز این مبارزه اهمیتی تعیین کننده دارد، زیرا که نهایتاً به این مسئله مربوط می‌شود که آیا سوسیالیسم و کمونیسم را باید بنا نمود و از احیای سرمایه‌داری پیش گیری کرده و یا این که درها را به روی ایدئولوژی‌های بورژوائی رویزیونیستی گشود و بازگشت به سرمایه‌داری را ممکن ساخت. نظریه پردازان رویزیونیست حتی هنگامی که مجبور می‌شوند از ضرورت مبارزه ایدئولوژیکی سخن بگویند، آن را به طور آکادمیک و یک جانبه بررسی می‌کنند. به صورت مبارزه‌ای که تنها در درون خلق و علیه برخی باقیمانده‌های بی اهمیت ایدئولوژی‌های بیگانه که برای سوسیالیسم خطری ندارند، پیش برده می‌شوند. اما کم بهاء دادن به مبارزه ایدئولوژیکی پیامدهای فاجعه آمیزی به بار آورده و زمینه انحطاط حزب را فراهم خواهد آورد. مبارزه ایدئولوژیکی وسیع ترین و کامل ترین جبهه مبارزه طبقاتی است زیرا هم در زمینه سیاسی، هم بر علیه دشمنان و هم درون خلق، هم در میان طبقه کارگر و هم در درون حزب آن جریان می‌یابد. رویزیونیسم قاعدتاً از زمینه ایدئولوژیکی آغاز می‌شود و در ادامه و گسترش خود به سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا و انحطاط کل نظام سوسیالیستی می‌رسد. طبیعی است که در دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم جنگ آشتی ناپذیری بین این دو راه وجود دارد. این جنگ در کل دوره گذار جریان داشته و هیچ کمونیستی نمی‌تواند در این راه از پیروزی قطعی سوسیالیسم سخن بگوید. **محو طبقات استثمارگر و سوسیالیستی شدن تمام شاخه‌های تولید تنها شرایط عینی پیروزی قطعی سوسیالیسم را فراهم می‌کند و به تنهایی به مفهوم پیروزی قطعی سوسیالیسم نیست.** تضاد عمده آشتی ناپذیر میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری در مراحل مختلف رشد انقلاب و مبارزه طبقاتی، اشکال مخصوص به خود و شیوه‌های حل مخصوص به خود دارد. در میان اشکال مختلف بروز تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری در زمینه‌های مزبور پیوند درونی ارگانیک وجود دارد که انعکاس قوانین رشد انقلاب و ساختمان سوسیالیسم است. در شناخت تضاد عمده آشتی ناپذیر در این یا آن مرحله باید این پیوند را همیشه در نظر داشته باشیم. بدین ترتیب قانونمندی رشد انقلاب در آغاز تضاد در زمینه سیاسی را به عنوان تضادی عمده مطرح می‌سازد که بدون حل آن نمی‌توان تضادهای دیگر را حل نمود ولی پس از این که طبقه کارگر به رهبری حزب قدرتمند خود، قدرت را به دست گرفت، ضرورت دارد که حکومت جدید بر زیر بنای اقتصادی خود تکیه داشته باشد.

از این رو تضاد در زمینه ایدئولوژیکی، تضاد عمده این مرحله است. با حل هر کدام از این تضادهای عمده در مراحل مشخص خود تضاد آشتی ناپذیر عمده میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری نیز به تدریج حل می‌شود. تضادهای عمده مراحل مختلف نه تنها میان خود پیوند ارگانیک دارند بلکه به یک دیگر مشروط هستند و تا وقتی که تضاد عمده در زمینه ایدئولوژیکی حل نشده باشد، تضاد عمده در زمینه سیاسی و اقتصادی نیز کاملاً و نهایتاً حل نشده است. تنها با درک تضادهای عمده در اشکال مشخص بروز خود و در پیوند و وابستگی متقابل تعیین وظایف مربوط به مراحل مختلف انقلاب سوسیالیستی و نیز دشمن عمده که باید لیه تیز مبارزه نیروهای محرکه و هم پیمانان این مرحله متوجه آن باشد، ممکن می‌گردد.

جریانات انحرافی دیگری تضادهای آشتی ناپذیر در سوسیالیسم را ناشی از وجود بورژوازی به عنوان طبقه حتی پس از دگرگونی‌های سوسیالیستی در زمینه مالکیت می‌دانند. اینان که این روزها به جبهه ضد استالین پیوستند با استناد به نظرات مائو در

زمینه تضادها ادعا می کنند که گویا برای اولین بار در تاریخ، رشد مارکسیسم لنینیسم را کشف کرده اند که تضادها، طبقات و مبارزه طبقاتی حتی پس از دگرگونی های سوسیالیستی ریشه ای در مالکیت بر ابزار تولید، هم چنان وجود دارند زیرا طبقات متضاد یعنی پرولتاریا و بورژوازی در تمام دوران گذار هستی خود ادامه می دهند. این استدلال بر این نظریه تکیه دارد که پس از ساختمان زیربنای اقتصادی سوسیالیسم نیز طبقات متضاد هم چنان وجود دارند.

البته این که پس از ساختمان زیر بنای اقتصادی سوسیالیسم طبقات هنوز وجود دارند، تزی است که توسط کلاسیک های مارکسیسم لنینیسم فرمول بندی شده و جای شکی نیست لیکن بحث بر سر زمینه گسترش تضادهای آشتی ناپذیر در سوسیالیسم است. مسئله ای که به درک عمیق نیروهای محرک جامعه سوسیالیستی کمک می نماید، توضیح درست این امر است. مارکسیسم لنینیسم ضمن تحلیل از تضادهای آشتی ناپذیر و آشتی پذیر در سوسیالیسم می آموزد که این تضادها برخلاف ادعای این جریانها که این روزها مائو را در مقابل استالین پرچم کرده و به آشفته فکری دامن می زنند، دائمی نبوده بلکه باید و می توان از آنها فراگذشت و بدین ترتیب جامعه را به پیش برد. درک و توضیح درست و علمی جای تضادهای آشتی ناپذیر در جامعه سوسیالیستی با یک مسئله مهم دیگر یعنی نقش آنها در پیوند است. هنگامی که صحبت بر سر رابطه تضادها با سوسیالیسم است، نمی توان تضادهای آشتی ناپذیر را با تضادهای آشتی پذیر در یک سطح قرار داد.

جامعه سوسیالیستی که مالکیت خصوصی و طبقات استثمارگر در آن از بین رفته اند، آشتی ناپذیری منافع اساسی طبقات را در ماهیت خود ندارد و به این مفهوم لنین خاطر نشان ساخت که در سوسیالیسم آشتی ناپذیری محو می شود. تضادهای آشتی ناپذیر همان طور که در سطور بالا توضیح داده ایم در ماهیت سوسیالیسم نیستند و سوسیالیسم عوامل بروز تضادهای از این نوع را در خود ندارد. این تضادها از جوهر مناسبات سوسیالیستی در تولید که مناسبات همکاری و کمک متقابل میان طبقات دوست، طبقه کارگر و دهقانان تعاونی هستند، ناشی نمی شود. تضادهای آشتی ناپذیر به خاطر سرشت خود با سوسیالیسم بیگانه اند، سوسیالیسم این تضادها را به ارث می برد.

مبارزه طبقاتی حتی در صفوف حزب پرولتاریائی نیز وجود دارد. در حزب به عنوان یک ارگانیزم زنده سیاسی وحدت، اصل است و منبع نیرو و شکست ناپذیری آن می باشد. لیکن بدون مبارزه برای فراگذشتن از تضادهای که در درون آن بروز می کنند، نه وحدت و رشد واقعی انقلابی حزب می تواند وجود داشته باشد و نه تربیت واقعا انقلابی کمونیست ها. از این منظر مبارزه طبقاتی در درون حزب برای حفظ و تقویت وحدت نه تنها پدیده های عینی و اجتناب ناپذیر است، بلکه حتی برای موجودیت نقش رهبری و انقلابی کردن، پیوسته نیز امری ضروری است. حزب اتحادیه ای با شرکت پرولتاریا و بورژوازی نیست. ستاد پرولتاریا و ستاد بورژوازی نیست و در آن دوشمی موجودیت ندارند. این نظر نیز با مارکسیسم بیگانه است. حزب پرولتاریا که از خصوصیات آن وحدت پولادین اندیشه و عمل است نباید و نمی تواند مشی دیگری به جز مشی مارکسیستی لنینیستی داشته باشد.

نتیجه:

رفیق استالین به زیر کشیدن بورژوازی از قدرت سیاسی و سپس از توانائی های اقتصادی را هرگز به عنوان پایان مبارزه طبقاتی تعریف نکرد. وی معتقد است که طبقات در دوران سوسیالیسم با دوران سرمایه داری تفاوت دارند و از جایگاه یکسانی برخوردار نیستند. وضعیت دو دوره تاریخی متفاوت را نمی شود با هم قیاس مکانیکی کرد. ولی این به مفهوم پایان مبارزه طبقاتی نیست. مبارزه طبقاتی مرکز تفلش را به مبارزه فرهنگی و ایدئولوژیک منتقل می کند. مبارزه بورژوازی سرنگون شده در عرصه سیاست و اقتصاد تنها حکم خرابکاری و اقدامات تروریستی به خود خواهد گرفت و نه یک حرکت و یا جنبش طبقاتی. توانائی بورژوازی سرنگون شده در نیروی ایدئولوژیک وی است و باید در این عرصه نیز بر افکار دشمنان طبقاتی غالب آمد ولی دشمنان خلق را باید سرکوب کرد.

اینک متن سخنرانی به مناسبت نود و چهارمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر شوروی از نظر رفقا می گذرد

رفقای عزیز

نود و چهار سال از انقلاب کبیر و دوران ساز اکتبر روسیه می گذرد. در نود و چهار سال پیش در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۷ برای اولین بار بشریت توانست دنیائی را پی ریزی کند که تا به آن روز تحقق آن به مغز کسی نیز خطور نمی کرد. در نود و چهار سال پیش بورژواها با تمسخر و کنایه، کمونیست ها را خوش خیالانی به حساب می آوردند که در عالم رویا زندگی می کنند. می گفتند و تبلیغ می کردند و همان طور که امروز نیز چنین می گویند که جامعه آرمانی آنها تخیلی و غیر واقعی است. تاریخ همین بوده که هست و کسی را یارای تغییر سرنوشت محتوم بشری نیست. آنها کمونیست ها را بی خدا خوانده و مسخره می کردند که این بی دین ها می خواهند نقش خالق را بازی کنند و جامعه ای خلق کنند که تا کنون در تاریخ وجود نداشته است. ضد کمونیست ها حتی امروز نیز همان توهنات را ایجاد کرده و به مسخره کمونیسم و سوسیالیسم می پردازند. دشمنان کمونیسم هرگز از مبارزه با کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم دست نکشیده اند و هر روز چون آفتاب پرست ها به رنگی در می آیند تا بتوانند به بهترین وجهی با مارکسیسم لنینیسم مبارزه کنند. روزی از جانب راست می آیند، روزی لباس "چپ" به تن می کنند، روزی کارشناس و پژوهشگر آثار مارکسیستی شده و باستان شناسانه در پی تفسیرهای معیوب و ضد انقلابی و بی خطر برای سرمایه داری در مجموعه آثار کمونیستی بر می آیند و از این جهت مورد لطف بورژواها هستند که آنها را "دانشمند" و "پژوهشگر" خطاب کنند. فقط کافیست نگاهی به رسانه های خبری و سیاسی، بی بی سی و صدای آمریکا، دویچه وله و فرانسه و... ببیند تا پی ببرید که چپ های دعوت شده به میز مناظره در مورد مارکسیسم چه کسانی هستند. آنها فیلسوفان چپ ضد مارکسیسم لنینیسم و ضد دیکتاتوری پرولتاریا، خرده بورژواها و توابانی هستند که با صدای بلند

می گویند "اونی که بودیم نیستیم، سوسیالیسم نقشه مند نمی خواهیم، حزب پیشرو و لنینیستی نمی خواهیم، ما پلورالیسم سیاسی و جامعه مدنی و آزادی بی قید و شرط می خواهیم، ما مخالف خشونتیم و شعار لغو اعدام پرچم ماست." ...

روزی کمونیست‌ها را "جنایتکار" جلوه داده و اسنادی جعلی از دروغ و دغل نظیر همان اسنادی که برای تجاوز به افغانستان، لیبی، عراق و سقوط مصدق و نظایر آنها جعل کردند در مورد استالین منتشر می کنند تا سوسیالیسم را بی اعتبار کنند. همه اینها دال بر وجود مبارزه طبقاتی و دشمنان رنگارنگ کمونیسم است که در جبهه ارتجاع حتی با نقاب‌های "مارکسیستی" سینه می زنند و خدماتشان به کمونیسم منحصر به جستجو در مورد "جنایات استالین و خطاهای وی در مورد نابودی سوسیالیسم است". در نود و چهار سال پیش سوسیالیسم تنها بر متن کاغذ نوشته بود و بورژواها مسخره می کردند که ممکن نیست گفته‌های مارکس و انگلس را بتوان متحقق ساخت. آنها تخیل است، تراوشات مغزهای متوهم و در بهترین حالت محصول احساسات انسان‌های خوش قلب است. خود ستمکشان نیز در اثر تحمل این بار بی عدالتی، شرایط غیر انسانی، گرسنگی، پابرهنگی، آواره گی و در یک دوران طولانی تاریخ و نسل اندر نسل، باور نداشتند که نظم کهن یک نظم غیر طبیعی و ساخته بشر است، باور نداشتند که این نظم جاودانی نیست و می تواند با دست توانمند بشریت مضمحل شود. باور نداشتند که این ارنیة قرون اسارت را می شود به دور ریخت و بر ویرانه‌های آن جامعه‌های انسانی و آرمانی بنا نهاد. برای آنها نیز نظم کهن مقدس و غیر قابل تغییر بود. برای آنها نیز نظم کهن غیر قابل جایگزینی به حساب می آمد، آنها دیگر به نظم کهن خو گرفته بودند، به آن عادت داشتند، نظم کهن را سرنوشت خویش تلقی می کردند و می پنداشتند چون تا کنون وضع جهان چنین بوده وضعیت جهان در آینده نیز چنین خواهد بود و خواهد ماند و باید بماند. مذهب و نیروهای زنگار گرفته کهن نیز این تلقیات را به آنها تلقین می کردند. تمام قدرت‌های کهن، خویش را برای مبارزه با ایده کمونیسم آرایش کرده بودند و عمال خویش را به درون جنبش کمونیستی می فرستادند تا این جنبش را منحرف کنند. رویزیونیسم پدیده جدید نیست همزاد مارکسیسم است. از همان زمان مارکس و انگلس پدید آمد. رویزیونیست‌ها می خواستند در نظریه مارکسیسم تجدید نظر کنند و ماهیت آن را به نفع طبقات حاکمه و به نفع ضد انقلاب تفسیر نموده و دگرگون سازند. آنها مارکس جوان را در مقابل مارکس پیر می گذاشتند. کائوتسکی مرتد و همدست سوسیال دموکراسی را در مقابل لنین و انقلاب اکتبر علم می کردند، تروتسکی خائن و جاسوس با ریش بزی و عینک پنسی را مقابل شخصیتی تاریخی و رهبر بزرگی نظیر استالین می نشاندند، مبارزه میان انقلاب و ضد انقلاب، رویزیونیسم و مارکسیسم از همان بدو پیدایش مارکسیسم پدید آمد و این خود محصول مبارزه طبقاتی در عرصه ایدئولوژی بود و تا به امروز نیز ادامه دارد.

لنینیسم چیزی جز تفسیر انقلابی و تحول مارکسیسم در عصر زوال امپریالیسم نیست. لنینیسم ایده‌های اساسی مارکسیسم را که دشمنان وی آن را تحریف می کردند و به طاق نسیان می سپردند از منجلا بپورتونیسیم و سازش طبقاتی بیرون کشید آن را جلا داد و به همه نشان داد که مارکسیست‌های واقعی چه کسانی هستند. رفیق استالین بود که پیروان لنین را مارکسیست لنینیست نامید و تنها تفسیر طبقاتی و انقلابی از مارکسیسم را پذیرفت. وی بود که نشان داد یا همراه با کمونیست‌ها برای ساختمان جامعه سوسیالیستی در کشور واحد و یا همراه امپریالیست‌ها و بورژواها با ندبه و زاری برای عقب نشینی و تقاضای بخشش از دشمن طبقاتی. وی بود که نشان داد تنها لنینیست‌ها هستند که می توانند سوسیالیسم را متحقق کنند. انقلاب اکتبر ناقوس مرگ سرمایه‌داری بود. کسانی که تا دیروز از دروغ بزرگ مارکس، توهم وی سخن می راندند و طبقه کارگر را به خو گرفتن و تن دادن به نظم موجود تشویق می کردند به ناگهان با تکانی از خواب بیدار شدند که به ده روزی که دنیا را تکان داد شهرت یافت. بلشویک‌ها به یک خانه تکانی بزرگ در جهان دست زدند و از روسیه استبدادی و عقب مانده آغاز نمودند. آنها در راهی گام گذارند که هیچ بشری قبل از آنها از این راه ناشناخته و نیموده نرفته بود. آنها به راهی می رفتند که در گام‌های نخست نقشه‌ای از آن در دست نداشته و بر دانش تئوریک و تجربه شخصی خویش متکی بودند. کار آنها کاری بود کارستان. گامی بود کوچک برای تغییراتی بزرگ در جهان. آنها می رفتند تا جهانی بسازند که ساختمان آن تا به آن روز برای کسی قابل تصور نبود. عظمت کار بلشویک‌های نظیر لنین و استالین در این نکته نهفته است که شنیده‌ها و ندیده‌ها را به تجسم در آورند. استالین باید بعد از درگذشت لنین با الهام از لنینیسم به معمار بزرگ این نخستین تجربه تاریخ بشریت بدل می شد. بار عظیم این ساختمان انسانی در آن شرایط دشوار به دوش استالین افتاد. حقا که با سربلندی از این تجربه نخستین تاریخ بشری بدر آمد. خرده بورژواها، آنها که هیچگاه کمونیسم برایشان جدی نبوده است، آنها که تنها روشنفکرانه گپ و غر می زنند، آنها که اوج استعدادشان در ایرادگیری و پچ و پچ‌های درگوشی و منفی بافی است، آنها که در دریایی از اشتباهات سیاسی و ایدئولوژیک و خطاهای خصوصی و زنجیر عقب ماندگی‌های فکری در ساده ترین گام‌های زندگی گرفتار بوده‌اند و هستند با پُرمدعائی خیال پردازانه‌ای به دنبال دست آوردهای بی عیب و نقص و انسان‌های خطا ناپذیر افسانه‌ای می گردند. جامعه آرمانی این خطا ناپذیران حقیقتاً که جامعه‌ای رویایی با انسان‌های رویایی و افسانه‌ای است. آنها به علت کوری سیاسی از عظمت کاری که صورت گرفته است بی خبرند. مغز آنها محدود بوده و بیش از حیطه ایرادگیری‌های بنی اسرائیلی توان تفکر گسترده تری را ندارند. آنها هرگز قادر نخواهند بود سوسیالیسم را بسازند.

انقلاب اکتبر مشعل فروزانی بود که بر سر راه زحمتکشان و خلق‌های تحت ستم جهان قرار گرفت. از آن تاریخ نهضت‌های آزادیبخش از زیر نفوذ جریان‌های مذهبی و بورژوازی به در آمد و جنبش‌های ملی به متحد بالقوه مبارزات پرولتاریائی بدل شد. تضادهای جهان با تضاد میان نخستین کشور سوسیالیستی و محاصره سرمایه‌داری تکمیل گردید. خصلت جهان کنونی تغییر کرد و تأثیرات عمیقی در جنبش‌های اجتماعی به جای گذارد.

لنین نتوانست نتایج انقلاب اکتبر را به چشم ببیند و این استالین با اراده قدرتمند و دانش عظیم کمونیستی خویش بود که تحقق این امر مهم و استثنائی را به عهده گرفت. اقدامات استثنائی به رهبران استثنائی نیاز داشت. وی باید وظیفه ساختمان سوسیالیسم را به دوش می کشید. ساختمانی که نمونه آن تا به آن روز وجود نداشت. کسی نمی دانست آن را چگونه باید ساخت و چگونه باید حفظ کرد. دشواری کار به حدی بود که رفیقان نیمه راه پیدا شدند و به ندبه و زاری دست زده از کار خود پشیمان گشته پیشنهاد تسلیم و عقب

نشینی کردند. آنها برای عقب نشینی و خیانت خویش به تئوری سازی پرداختند و هر روز بیشتر به دامان ضد انقلاب و ضد لنینیسم غلتیدند. استالین معمار این ساختمان شد. وی با رهبری مدبرانه و فداکاری رفقای بلشویک حزبی و توده عظیم زحمتکشان به بنای این کار عظیم تاریخ دست زد. کاری که هیچ رهبری قبل از وی قادر به خلق آن نشده بود. این کار کارستان در میان دریائی از اخلال دشمنان صورت می گرفت تا ثابت کنند سوسیالیسم قابل تحقق نیست. بدون مالکیت مقدس خصوصی نمی شود چرخ اقتصاد را به گردش در آورد. آنها می گفتند مگر می شود بدون ارباب زمین را کاشت و بدون سرمایه دار و رئیس کارخانه، کارخانه را به گردش در آورد. کارگران برای آن که کار کنند به آقا بالا سر نیاز دارند. استالین باید با این تبلیغات و حتی توهامات توده ها مبارزه می کرد. خطر دشمن خارجی، خطر توطئه های داخلی، خطر یأس و سراسیمگی، خطر فرار از مشکلات و ترس از دشمن طبقاتی و ممارست، تجارب و توانائی های وی چون سایه سیاه و شومی بر شوروی سایه انداخته بودند و بر آنها تنها با تکیه بر حزبیّت و نیروی فداکاری خلق های شوروی و در درجه اول طبقه کارگر و شور و شوق وی می شد غلبه کرد. استالین به این امر مهم موفق شد. در دوران سی سال دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی، جهان ناظر پیشرفت های عظیم و شگفت انگیز شوروی شد. نه تنها چرخ تولید به گردش در آمد، سطح زندگی زحمتکشان شوروی ترقی کرد، بهداشت رایگان، آموزش رایگان، کار عظیم فرهنگی و هنری و ورزشی، ساختمانی و علمی از شوروی کشوری نمونه ساخت و به زحمتکشان جهان نشان داد که سوسیالیسم توهم نیست، تخیل نیست می تواند به واقعیت بدل شود. تولید بدون سرمایه دار بسیار سریع تر انجام می گیرد. انگل های اجتماعی که کار نمی کنند ولی در تجملات زندگی می کنند برچیده شدند و به صف دشمنان سوسیالیسم افکنده شدند.

رفقا!

در نود و چهار سال پیش نظم نوینی در جهان پدید آمد. نظمی که از نظر اقتصادی به استثمار انسان از انسان پایان می داد و از نظر سیاسی، طبقاتی را به قدرت می رسانید که مورد بهره کشی قرار گرفته و در زمره ستمکشان بودند. در نود و چهار سال پیش تاریخ به مرتجعین که زندگی در تجملات خویش را از بدیهیات می دانستند فرمان ایست داد و به زحمتکشان اعلام کرد توقف ممنوع! دیگر نمی شود به سبک و سیاق سابق مردم را به اسارت در آورد، مالکیت خصوصی را تقدیس کرد و با جنگ های خانمانسوز میلیون ها انسان را آواره و بیچاره نمود. در نود و چهار سال پیش بلشویک ها در روسیه قدرت سیاسی را به کف آوردند و تنها به این اعتبار که قدرت سیاسی اساس هر انقلاب و تحولی است، انقلابی که در روسیه صورت گرفت یک انقلاب سوسیالیستی بود.

قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه عده ای که خود را مارکسیست جا زده بودند و تفسیری غیر انقلابی و غیر طبقاتی از مارکسیسم ارائه می دادند بر این نظر بودند که باید از طریق پارلمانی قدرت سیاسی را به کف آورد و به نظم پارلمانتاریسم بورژوائی گردن نهاد. آنها با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شرط هر تحول سوسیالیستی در کشور مخالف بودند و از این نظریه مارکس و انگلس دفاع نمی کردند. آنها مارکسیسمی می خواستند که به دهان بورژوازی مزه بدهد. لنین مارکسیسم را نجات داد و برای نخستین بار در مقابل چشمان حیرت زده جهانیان نشان داد که پابرهنگان، بی چیزان، ستمکشان، انسان هایی که هرگز به حساب نمی آمدند، هیچ بودگان به یکباره همه چیز شده اند. مکتبی در جهان به پیروزی رسیده است که انسانیت را بر اساس پول و سرمایه و تمکن محک نمی زند.

این است نقش تاریخی انقلاب دوران ساز و کبیر اکتبر. دشمنان انقلاب که نتوانستند در مقابل قدرت انقلاب مقاومت کنند بعد از آن به تحریف دستاوردهای انقلاب پرداخته و سعی کردند آن را بی اعتبار کنند. مبارزه خروشچف با "کیش شخصیت استالین" و دروغ های وی در مورد بنیانگذار ساختمان سوسیالیسم در شوروی در حقیقت به زیر پرسش بردن جامعه سوسیالیستی بود. استالین فرد نبود مظهر دیکتاتوری پرولتاریا و معمار ساختمان سوسیالیسم در طی سی سال بود. استالین بود که قوانین اقتصاد سوسیالیستی را در شوروی با توجه به تجربه دیکتاتوری پرولتاریا تدوین کرد و تحت عنوان "مسائل اقتصاد سوسیالیستی" منتشر نمود. حمله به استالین حمله به سوسیالیسم، حمله به انقلاب اکتبر، حمله به مارکسیسم لنینیسم بود و هست. این است که رویزیونیست ها که در همدستی با خروشچف لنینیسم را به دور افکندند و شمشیر خویش را برای "زدودن کیش شخصیت استالین" از غلاف بیرون کشیدند مشروعیت آن را ندارند که از انقلاب اکتبر دفاع کنند. دفاع رویزیونیست ها از انقلاب اکتبر صرفاً جنبه ظاهری و برای خاک پاشیدن به چشم فریب خوردگان است. بدون برخورد به دستاوردهای سی ساله دوران دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه، بدون برخورد به جریان های ضد انقلابی تروتسکیستی و زینویفستی و بوخارینیستی، بدون برخورد به نظریات ضد انقلابی خروشچف و اصلاحات اقتصادی کاسیگین و برژنف ادعا در مورد حمایت از انقلاب اکتبر و تجلیل از نود و چهار سالگی آن حرف پوچی است. تجلیل از انقلاب اکتبر آموزش از دستاوردهای آن و علل شکست آن و بسیج کمونیست ها برای مبارزه با رویزیونیست های آشکار و پنهان است. بدون این مبارزه ضد رویزیونیستی تجلیل از انقلاب اکتبر عبارت پردازی بی محتوی برای رفع تکلیف است.

زنده باد نود و چهارمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

مرده باد رویزیونیسم، ارتجاع، سرمایه داری و امپریالیسم

زنده باد مارکسیسم لنینیسم

اکتبر ۲۰۱۱



انترناسیونال است نجات انسان‌ها

مناسبات حاکم امروز نیز همان است که صد سال پیش بود. با این که ماهیت بورژوازی تغییر نکرده، ولی به لحاظ سیاسی، ریاکارانه تر و خشن تر هم شده و در شکل برده داری مدرن نمود یافته است. بورژوازی لیبرال نمی تواند خود را در پشت آزادی و قانونیت پنهان نکند. زیرا بدون اینها، قادر به حفظ سلطه و تمامیت خود نخواهد بود. بورژوازی از حرکت توده‌ها هراس دارد. و این نشانه شگرف ضعف و ناتوانی سیاسی لیبرالیسم است. این است علت اصلی ابهام گویی‌های بی پایان، ریاکاری‌ها و بزدلی‌های همه سیاستمداران و نظریه پردازان لیبرال، لیبرال‌های ضد دمکراسی و دشمنان خونی جنبش‌های توده‌ای که برای جلب توجه عمومی به سوی خود، با کارت دمکراسی و حقوق بشر بازی می کنند.

زمین از زیر پای سرمایه‌داری می گریزد. بحران مالی - اقتصادی، اجتماعی، سیاسی تمام تار و پود نظام سرمایه‌داری را در هم پیچیده است. دولت‌های حاکم برای مقابله با بحران همه جانبه ساختاری نظام، هر بار به اقدامات نابخردانه تری دست می زنند. کاهش حقوق و دستمزدها، افزایش سن بازنشستگی، قطع کمک‌های تحصیلی، پزشکی و خدمات اجتماعی، اخراج دسته جمعی کارکنان دولتی، حمله سراسری به دستاوردهای مبارزات تاریخی کارگران و زحمتکشان، اقدامات **کودنانه** دولت‌های امپریالیستی هستند که خشم مردم سراسر جهان را برانگیخته و موجب اعتراض بخش‌های وسیعی از جامعه گردیده است. اعتراضات توده‌ای به سیاست‌های دولت‌ها و قمارخانه‌های آن ابعاد جهانی یافته و همزمان، قاره‌های اروپا، آسیا، استرالیا و آمریکا را فراگرفته است. چنین اعتراضات بی سابقه ضد سرمایه‌داری را ده‌ها سال است که جهان به خود ندیده بود. در بیش از هزار شهر در ۸۰ کشور جهان، در اعتراض به تروریسم اقتصادی - مالی، در اعتراض به سیاست دولت‌های سرمایه‌داری و سرمایه‌های هنگفت تحت حفاظت آنها به خیابان‌ها آمدند.

آمریکائی‌ها با شعار «ما ۹۹ درصدیم»، به اعتراض برخاسته‌اند. همان طور که می بینیم این خیزش توده‌ای با شعار «تسخیر وال استریت» و عدالت اجتماعی، می رود تا دومین ماه خود را نیز پشت سر بگذارد. طنین این شعارها و مطالبات آنها همه گیر شده، ابتدا در بیش از هزار و سیصد شهر ایالات متحده آمریکا و سپس، در اغلب کشورهای جهان بازتاب یافت. بدین ترتیب، تسخیر وال استریت، مرکز مالی سرمایه‌داری جهانی به هدف اصلی معترضان همه کشورها بدل شده است. بگذریم از این که، همه کشورهای سرمایه‌داری «وال استریت» خاص خود را دارند و همه آنها برای نجات سرمایه، منافع مردم را به قمار می گذارند.

بدین ترتیب، بالائی‌ها بسیار خوب می فهمند چه اتفاقی در شرف وقوع است. اما قادر به تغییر هیچ چیزی نیستند. ماشین به حرکت در آمده، در راه بی بازگشت به آرامی حرکت می کند. در چنین وضعیتی، دولت‌های امپریالیستی به کار دیگری جز شبیه سازی دمکراسی و حقوق بشر هم نمی توانند دست بزنند و مزدوران و تابعان آنها در اقصا نقاط عالم نیز برای آبرومندانه دیده شدن در نظر امپریالیسم غرب، از این مضحکه شبیه سازی پیروی می کنند. اما چنین چیزی نیست. غربی‌ها کمتر از ملت‌های کشورهای در حال توسعه از تهاجم سرمایه رنج نمی برند و ماهیت این بازی‌ها را به خوبی درک می کنند.

ملت‌های غرب خیلی خوب می دانند که دولت‌هایشان از جبارترین رژیم‌ها حمایت می کنند و با آنها همکاری می کنند. زمانی که دوستان ستمکارشان با مشکل مواجه می شوند، آنها به قانون جنگل متوسل می شوند و عملاً آنها را نجات می دهند. پشتیبانی بی چون چرا از رژیم آل خلیفه در بحرین و دیگر غلامان حلقه بگوش نمونه جالبی از این نوع حمایت‌هاست که هیچ کس را توان نفی و انکار آن نیست. آنها در داخل کشورهای خود، حقوق و آزادی‌های مردم را محدود و محدودتر می سازند، خدمات اجتماعی را از میان بر می دارند و در متن هیاهوی اصلاحات، انتخابات در کشور را دمکراسی و حقوق بشر قلمداد می کنند. آری! در قاموس رژیم‌های مرتجع سرمایه‌داری بخصوص غربی، رقابت دائمی بین کیسه‌های پول، دمکراسی نامیده می شود.

صرفنظر از همه شعبده بازی‌های دولت این و یا آن کشور سرمایه‌داری، درک این موضوع که همه آنها فقط بازیچه‌های بی اراده در دست صاحبان مؤسسات مالی عظیم هستند، ما را به ارائه ارزیابی آگاهانه از وقایع امروز و می دارد. بنابراین، در شرایط گسترش اعتراضات توده‌ای علیه سرمایه‌داری، بخصوص در کشورهای اروپائی و آمریکا، همه اقدامات برای سرکشی کردن مردم به سود بانک‌ها و بازارهای بورس، همه لشکرکشی‌ها و جنگ افروزی‌ها در این گوشه و آن گوشه دنیا، همه هیجان آفرینی‌ها و شعبده بازی‌ها پیرامون عدم رعایت «حقوق بشر» و یا فقدان «دمکراسی» در این یا آن کشور در حال توسعه، چیزی جز یک سری تبلیغات جنجالی برای انحراف اذهان عمومی از انبوه مشکلات و معضلات اجتماعی - اقتصادی حاصل از سلطه صاحبان سرمایه‌های کلان بر سرنوشت مردم جهان نیست.

با توجه به همه اینها، اعتراضات ضد سرمایه‌داری بُعد جهانی به خود گرفته و معترضان علیه دولت‌های فاسد و خودسری‌های بی حد و حصر نخبگان یک درصدی که بیش از ۹۰ درصد سرمایه مالی و ثروت‌های جهان را تصرف کرده‌اند، مدت‌هاست که به خیابان‌ها آمده و سیاست‌های آنها را به درستی اقدامات تروریستی علیه مردم می خوانند. در پایتخت‌ها و شهرهای اروپا، میلیون‌ها نفر در حرکت توده‌ای موسوم به «انقلاب جهانی ۲۰۱۱» شرکت می کنند.

جالب تر از همه این است که اعتراضات ضد سرمایه‌داری با شعار «تسخیر وال استریت»، ایالات متحده آمریکا، از دو ماه پیش قلب جهان سرمایه‌داری را در نور دیده است. هزاران معترض آمریکائی ابتدا در تایم اسکور نیویورک گرد آمده و شعار می دادند: «بانک‌ها را نجات می دهند، ما را می فروشند» و سپس، مردم در ایالت‌های فلوریدا، آریزونا، کلرادو، میشیگان، ماساچوست و بسیاری دیگر نیز علیه سیاست‌های سارقانه و طمعکاری‌ها و بی مسئولیتی‌های نهادهای مالی امپریالیسم به اعتراض برخاستند. معترضان آمریکائی به نظام سرمایه‌داری می گویند: «بانک‌ها سودهای میلیاردی به جیب می زنند ولی ما به سختی اول ماه را به آخرش می رسانیم».

دولت‌های غربی و در رأس آنها آمریکا، برای مقابله با معترضان، خیابان‌ها را به کنترل پلیس و پلیس امنیتی در آورده و همه روزه شمار کثیری از معترضان و هم چنین، افراد بسیاری را که برای بستن حساب بانکی خود به بانک‌ها مراجعه می‌کنند، دستگیر و روانه زندان‌ها می‌سازند.

در روزهای اخیر، وسیع‌ترین تظاهرات ضد سرمایه‌داری در ایتالیا و اسپانیا برگزار شد. در مادرید در حدود یک میلیون نفر در خیابان‌های مرکزی شهر تجمع کردند. معترضان در مقابل بانک مرکزی اسپانیا فریاد می‌زدند: «مقصر اینها هستند، اما دولت خدمات اجتماعی را قطع می‌کند». جوانان پارچه نوشته‌هایی در دست داشتند که روی آنها نوشته بودند: «برای تغییر جهانی متحد شویم!»، «هیچ چیزی نمی‌تواند ما از مبارزه برای دفاع حقوق مان باز دارد!».

در خیابان‌های رم صدها هزار نفر راهپیمایی می‌کردند. تظاهرات مسالمت آمیز صدها هزار نفری مردم ایتالیا به رو در روئی با پلیس کشیده شد. این تظاهرات همزمان با رأی اعتماد پارلمان به دولت برلسکونی، موجب خشم تظاهرکنندگان گردید و نشان داد که مردم بر خلاف نمایندگان مجلس، هیچ اعتمادی به دولت ندارند و با سیاست‌های اقتصادی آن به شدت مخالفند. تظاهرکنندگان ایتالیایی می‌گفتند: «اروپا به پا خیز! در کشور ما انقلاب روی می‌دهد، ما دیگر به زیر بار سیاست‌های مالی و پولی کشنده آنها نمی‌رویم!». طبق آمارهای رسمی، در ایتالیا ۴۷ درصد جوانان و در اسپانیا ۲۵ درصد نیروی قادر به کار، بیکار است. بخش اصلی معترضان به نظام سرمایه‌داری در ایتالیا و اسپانیا را مثل دیگر کشورها، جوانان تشکیل می‌دهند و همه آنها بالاتفاق معتقدند که دولت و نهادهای مالی نه تنها پول آنها را به سرقت می‌برند، حتی امید و آینده آنها را تباہ می‌کنند.

جنبش «تسخیر وال استریت» عمدتاً با خواست‌ها و شعارهای مشابه، در اغلب کشورهای اروپایی، در انگلیس، بلژیک، آلمان، سوئیس، پرتغال، لهستان، بوسنی هرزه گوین، کرواسی و هم چنین در شهرهای مختلف کانادا و استرالیا با شرکت صدها هزار نفر برگزار به حرکت در آمده است.

در یونان اعتراضات مردمی و اعتصابات کارکنان بخش‌های مختلف دولتی از جمله کارکنان هواپیمایی و رسانه‌ها هم چنان ادامه دارد.

پرتغالی‌ها، بانک‌ها و بازارهای بورس را گردن کلفتانی می‌نامند که خون مردم را به شیشه می‌کنند.

همزمان با اینها، مردم در کشورهای مختلف آسیا، از جمله در اندونزی، تایوان، کره جنوبی و غیره نیز با شعار «ما ۹۹ درصدیم» به خیابان‌ها آمدند. آنها به قطع خدمات اجتماعی، کمک‌های طبی و تحصیلی و افزایش هزینه مسکن اعتراض نمودند. البته اینها هنوز همه آن ۹۹ درصد محرومان جامعه نیستند که در اعتراضات و نمایش‌های خیابانی شرکت می‌کنند. به همین سبب، افزایش دم افزون شمار معترضان در آینده دور از انتظار نیست.

اگر همه شعارهای معترضان به نظام سرمایه‌داری در کشورهای مختلف را در یک مجموعه جمع کنیم، آنها عبارتند از: «مرگ بر سرمایه‌داری، زنده باد خلق!»، «بوسنی هرزه گوین»، «نظام امپریالیستی، نابود باید گردد!»، «برضد سرمایه‌داری، برای دمکراسی مستقیم!»، «کرواسی»، «به ستمکاری بازار پایان دهید!»، «ما مسکن بدون وام می‌خواهیم!»، «ما غرامت بحران شما را نمی‌پردازیم!»، «نابود باد سرمایه‌داری!»، «برقرار باد حاکمیت خلقی!»، «لهستان»، «دست‌هایمان را از جیب ما بکشید!»، «اندونزی»، «نابود باد تروریسم مالی» (لیسبون). این مجموعه نشان می‌دهند که شعارهای مردم کشورهای سابق اردوگاه شرق رادیکال‌تر از دیگر کشورهاست.

در متن همه آنچه که امروز در جهان امپریالیستی روی می‌دهد، یک واقعیت جدی، البته به دلایل قابل فهمی، پنهان می‌ماند و آن، این است که اگر چه امروز زمین و زمان از ورشکستگی اقتصادی یونان صحبت می‌کند، اما، اوضاع مالی - اقتصادی در وهله اول، ایالات متحده آمریکا و در نوبت بعدی، آلمان، حتی بسیار وخیم‌تر از این کشور است. برای نشان دادن همین واقعیت از خود تحلیلگران و رسانه‌های امپریالیستی شاهد می‌آوریم:

لورنس کاتلیکوف، در یک گزارش اختصاصی برای شبکه سی. این. این. (CNN) تحت عنوان «اوضاع اقتصادی آمریکا از یونان وخیم‌تر است» * می‌نویسد:

«دولت ما کاملاً مستاصل شده. به هر طرف نگاه کنی، علائم آن را مشاهده می‌کنی. اداره خدمات اجتماعی، خود را مجاز به تقدیم ترانزنامه سالانه پرداخت حقوق و مزایای پزشکی بازنشستگان ارتش را پردازد. ناسا طرح پرواز به مارس را دیگر پیگیری نمی‌کند. پنتاگون نمی‌خواهد حقوق و مزایای پزشکی بازنشستگان ارتش را پردازد. مجلس نمایندگان اجازه انتشار بولتن خود را به خود نمی‌دهد. همه این ناتوانی‌ها دلایلی دارد. در طول شش دهه ما بدهی‌های هنگفت دولتی (تعهدات قرضه خزانه‌داری و اوراق بهادار) و بدهی‌های بزرگ ولی، غیررسمی برنامه‌های تأمینات اجتماعی و پزشکی و کمک‌های پزشکی بیش از یکصد میلیون بازنشسته امروز و فردا را رویهم انباشته‌ایم.

بدهی عمومی دولت (کسری بودجه آن)، بر اساس ارزیابی من، در حال حاضر شامل ۲۱۱ تریلیون دلار می‌باشد. کسری بودجه - - یعنی تفاوت میان تعهدات پیش بینی شده برای آینده (از جمله هزینه‌های سنگین دفاعی ما، سوبسیدهای انبوه و هم چنین پرداخت درصدی و اصل مبلغ بدهی) و تمام مالیاتی که در آینده جمع آوری خواهد شد.

این ارقام را داده‌های مستقیماً دست اول - داده‌های کمیسیون بودجه کنگره - - نیز تأیید می‌کنند. سناریوی جایگزین ماه ژوئن کمیسیون بودجه کنگره، چیز دیگری غیر از تراژدی یونان را یادآوری نمی‌کند. این سناریو در واقع، حتی بدتر از تراژدی یونان است که در حال حاضر آن به مرحله اجرا گذاشته است. در حالی که کسری بودجه ما ۱۴ برابر بیشتر از درآمد ناخالص ملی ما را شامل می‌شود، به گزارش پروفیسور برنر رافلهوشن، پروفیسور دانشگاه فرایبورگ، کسری بودجه یونان فقط ۱۲ برابر بیشتر از درآمد ناخالص این کشور را شامل می‌شود.

به دیگر سخن، در چشم انداز بلند مدت، ایالات متحده آمریکا به لحاظ مالی در وضعیتی وخیم تر از یونان قرار خواهد گرفت. نهنگان مالی فعلاً در اطراف یونان پرسه می زنند. زیرا این کشور طعمه کوچک و بی دفاع و در عین حال، متشکل از جزایری است که بلعیدن آن چندان مشکل نیست...*

در میان دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری که از وضعیت مالی - اقتصادی شکننده تری برخوردارند، آلمان با بیش از ۲ و نیم تریلیون بدهی، جایگاه بعد از آمریکا را احراز می کند. انگلیس، این روباه پیر استعمار سال‌هاست که پا در جای پای پرتغال، فقیرترین کشور قاره اروپا گذاشته و همان مسیری را طی می کند که این کشور طی کرد. در اینجا این را نیز لازم به یادآوری می دانیم که با وجود این که پرتغال با اشغال جزایر خلیج فارس در سال ۱۵۰۳، تاریخ استعمار را بنا نهاد و در نهایت، به وضعیت امروزی گرفتار شد.

به نظر می رسد دلایل پنهان سازی اوضاع اقتصادی بسیار وخیم آمریکا این است، که بخش اعظم ذخایر ارزی تقریباً تمام کشورهای جهان از جمله، چین، روسیه، برزیل و... را دلار بی پشتوانه آمریکا تشکیل می دهد و به همین سبب هم، همه کشورهای تمام مساعی خود را برای جلوگیری از سقوط این کشور سارقان و کلاهبرداران بین‌المللی صرف می کنند. زیرا، طبیعی است که سقوط آمریکا موجب افلاس همه آنها خواهد گردید. بنابر این، سلطه بلامنزاع دلار بی پشتوانه بر اقتصاد جهان، یکی دیگر از عوامل تشدید بحران مالی - اقتصادی جهان می باشد و به همین سبب هم، مبارزه با حاکمیت دلار، می تواند و باید به عنوان یکی از اولین وظایف جنبش‌های ضد سرمایه‌داری تعیین شود.

مشکل عمده‌ای که بحران سرمایه‌داری را علاج ناپذیر ساخت، چاپ بی حساب و کتاب اسکناس و به تبع آن حذف کالا از فرمول سرمایه‌داری پول - کالا - پول بود که باعث انباشت پول کاغذی در گاو صندوق‌های قمارهای سرمایه‌داری، یعنی در بازارهای بورس و بانک‌ها گردید.

با تمام این اوضاع و احوال، این همه اعتراضات میلیونی مردم به سیاست‌های اقتصادی و جنگ افروزی‌های امپریالیسم که همه روزه در کلان شهرهای جهان جریان دارد، حداقل به این دلیل نمی توان انقلاب نامید که آنها، درست است که نهادهای مالی امپریالیسم را هدف گرفته‌اند، درست است که دیگر نمی خواهند وضع موجود را تحمل کنند. درست است که این واقعیت پی برده‌اند که بالائی‌ها دیگر نمی توانند مثل سابق حکومت کنند؛ اما این هم یک واقعیت ناگوار است که تمام و یا اغلب این معترضان، هنوز به حقانیت و کارائی مبارزه سازمان‌یافته طبقاتی پی نبرده‌اند. این جنبش تا زمانی که نتواند به سطح یک جنبش کیفیاً نوین، به جنبش انقلابی جهانی، به جنبش تمام عیار طبقات فرودست به رهبری گردان پیشاهنگان طبقه کارگر ارتقاء یابد، نمی تواند تغییر جدی در نظم موجود به عمل آورد. اینک مبرم ترین وظیفه پیشروی جنبش‌های منفرد ضد سرمایه‌داری و ضد جنگ در همه کشورهای (که فعلاً نمی توان ضد سرمایه‌داری نامید)، عبور از شعار «تسخیر وال استریت» و کار بست عملی این دو شعار سازمانگر مارکسیسم - لنینیسم می باشد:

کارگران همه کشورهای متحد شوید!
انترناسیونال است نجات انسان‌ها!

*- http://edition.cnn.com/2011/09/19/opinion/kotlikoff-us-debt-crisis/index.html?hpt=hp_t1

زنده باد اعتصاب کارگران مجتمع پتروشیمی ماهشهر

کارگران پتروشیمی ماهشهر که از دوم مهرماه اعتصاب خود را آغاز کرده‌اند وارد هشتمین روز خود شدند. خواست کارگران پتروشیمی انحلال شرکت‌های پیمانی و دریافت حقوق معوقه و حقوق سندیکی است. کارگران اعتصابی که تعدادشان به ۶۵۰۰ نفر می رسد با تشکیل کمیته رهبری اعتصاب هدف نهانی خود را تشکیل سندیکی مستقل کارگران ماهشهر اعلام داشته‌اند. حزب ما ضمن ابراز همبستگی با اعتصاب شجاعانه کارگران پتروشیمی، از مطالبات بر حقشان دفاع می کند و همه نیروهای مبارز و انقلابی را به حمایت از پیکار قهرمانانه این کارگران که پرچم مبارزه علیه رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی را برافراشته‌اند فرا می خواند.

زنده باد پیکار متحد کارگران علیه سرمایه‌داران!
تشکیل سندیکی مستقل حق مسلم کارگران است!
حزب کار ایران (توفان)

یازده مهرماه ۱۳۹۰

toufan@toufan.org www.toufan.org

مبارزه کارگران ایران را گرامی بداریم!

حمایت از مبارزه کارگران ایران یک وظیفه انترناسیونالیستی است

مطلب زیر ترجمه‌ای از متن انگلیسی در کسب حمایت بین‌المللی برای مبارزه شجاعانه کارگران مجتمع پتروشیمی به طور خاص و دفاع از مبارزه همه کارگران سراسر ایران به طور عام است که به تمام احزاب مارکسیست لنینیست عضو کنفرانس بین‌المللی و پنجاه حزب و تشکل کارگری ارسال گردید تا به سهم خود به افشای رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی بپردازند و از پیکار کارگران ایران که در شرایط فاشیستی با رژیم سرمایه‌داری اسلامی ایران دست و پنجه نرم می‌کنند، حمایت نمایند.

هیئت تحریریه

مهرماه ۱۳۹۰

رفقا و یاران گرامی

کارگران ایران مبارزات خود را در چند سال گذشته به سطح بالاتری ارتقاء داده‌اند. چندین اعتصاب و تظاهرات سراسری که در بخش‌های مختلف صنعتی تدارک دیده شده بود صورت تحقق به خود گرفت. اعتصاب کارگران مجتمع پتروشیمی ماهشهر تازه ترین اعتصاب سراسری در بخش صنعت نفت بود که به مدت ۳ هفته ادامه داشت. ۶۵۰۰ کارگر پتروشیمی ماهشهر دست به اعتصاب عمومی زدند و مطالبات خود را که شامل کوتاه کردن دست شرکت‌های پیمانکار در استخدام کارگران، برچیدن سیستم انعقاد قراردادهای موقت و فردی و جایگزینی آن با انعقاد قراردادهای مستقیم و دستجمعی بود را، به صورت صریح و شفاف بیان نمودند. رژیم جمهوری اسلامی تمام کوشش خود را به کارگرفت تا این اعتصاب را در هم شکند. نیروهای امنیتی رژیم ۳ نماینده کارگران را دستگیر نمود اما کارگران به اعتصاب خود ادامه دادند. کارفرمایان و مقامات رژیم سعی نمودند که با دادن قول‌های دروغین و توخالی کارگران را به کار برگردانند اما این تلاش‌ها هم کارساز نشدند. همین بخش از کارگران صنعتی در اسفندماه گذشته برای همین مطالبات دست به اعتصاب زده بودند که کارفرمایان به طور رسمی به آنها قول داده بودند که به خواست‌های آنها در عرض سه ماه پاسخ مثبت دهند. در عرض این ۳ ماه نه تنها خبری از حذف شرکت‌های پیمانکاری و تحقق مطالبات دیگر نشد بلکه کارفرمایان همچون گذشته به کار خود ادامه دادند. اما این بار کارگران مجتمع پتروشیمی ماهشهر آماده‌تر و متشکل‌تر دست به اعتصاب زدند و برای ادامه و پیشبرد اعتصاب "کمیته اعتصاب" و "صندوق اعتصاب" تشکیل دادند. کارگران اعتصابی ماهشهر چندین بیانیه و گزارش در مورد اعتصاب و فعالیت خود انتشار داده و به کارگران و زحمتکشان بخش‌های دیگر نیروی کار اطلاع‌رسانی نمودند. در یکی از این بیانیه‌ها آمده است که:

« ما به این نتیجه رسیده‌ایم که بدون ایجاد هماهنگی و تشکل یابی راه به جایی نخواهیم برد حتی اگر اعتصاب موفق شود و دستاوردی هم داشته باشد بدون ایجاد تشکل و سازمان یابی این دستاورد هم پایدار نیست و نمی‌توان آن را حفظ کرد. لذا در قدم اولین، کمیته اعتصاب را بر پا نموده‌ایم و از همه چه در داخل و چه نهادهای کارگری در خارج انتظار کمک و یاری داریم. لازم به ذکر است که این کمیته در اولین اقدام خود و همزمان صندوق کمک به اعتصاب کارگران ماهشهر را راه اندازی کرده است. »

بیانیه بالا نشانی از قدرت بالای تشکل یابی و همبستگی کارگران را با خود حمل می‌کند. حزب کار ایران (توفان) مبارزات کارگران مجتمع پتروشیمی ماهشهر را گرامی داشته و به کارگران اعتصابی درود می‌فرستد.

رژیم جمهوری اسلامی ایران شرایط بسیار دشوار اقتصادی برای کارگران و زحمتکشان ایجاد نموده است. صدها اعتصاب و تظاهرات برای دریافت حقوق معوقه، برای افزایش دستمزد، برای بالابردن حداقل حقوق ماهانه، برای شرایط بهتر کار، برای تشکیل سندیکای مستقل و برای حذف پیمانکاری و قراردادهای موقت صورت گرفته است. در بسیاری از بخش‌های اقتصادی، عقد قراردادهای موقت و پیمانکاری، سیاستی است که کارفرمایان برای استثمار بیشتر کارگران اتخاذ کرده‌اند و این سیاست توسط رژیم جمهوری اسلامی حمایت می‌شود. این سیاست از سیاست‌های نئولیبرالی سازمان تجارت جهانی نشأت گرفته و توسط آن به کشورهای عضو دیکته می‌شود. این سیاست خانمان برانداز مشکل عموم کارگران ایران در بخش‌های مختلف اقتصادی است. کارگران، چه رسمی و مداوم و چه غیر رسمی و موقت، به این نتیجه رسیده‌اند که در حذف این پدیده ضد کارگری دارای منافع مشترک هستند. مطالبه تشکیل سندیکای کارگری نیز یکی از مطالبات عمومی کارگران ایران در بخش‌های مختلف نیروی کار است. رژیم ضد کارگری اسلامی ایران بسیاری از فعالین کارگری را به خاطر تلاش در جهت برپائی تشکل مستقل زندانی و شکنجه نموده است. بسیاری از رهبران جنبش اتحادیه‌ای در ایران سال‌های طولانی زندان را پشت سر نهاده‌اند. تشکیل سندیکای مستقل کارگری کابوسی برای رژیم جمهوری اسلامی است. رژیم ایران اتحاد کارگران را تهدیدی مرگ آور برای خود می‌داند و به همین دلیل سعی می‌کند که هر جنبشی در جهت برپائی تشکل مستقل را خفه کند. با وجود سرکوب وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی، کارگران و زحمتکشان ایران با پیگیری و تلاش خستگی ناپذیر خود توانسته‌اند چندین سندیکا در بخش‌های مختلف صنعتی تشکیل دهند. تلاش و کوشش در این جهت

در بخش‌های دیگر هم به وضوح دیده می‌شود. جهت حرکت جنبش کارگران در سمت کسب موفقیت و به عقب راندن کارفرمایان و رژیم حامی آنها است.

حزب کار ایران (توفان) از کارگران و تمامی مردم ایران می‌خواهد که مبارزات خود را علیه رژیم سرمایه‌داری و ضد کارگری جمهوری اسلامی شدت بخشند. ما کارگران و زحمتکشان ایران را تشویق می‌نمائیم که همبستگی خود را با مبارزات رفقای کارگر خود در بخش‌های مختلف نیروی کار ابراز دارند. مطالبات و خواست‌های یک بخش از کارگران، مطالبات و خواست‌های تمامی کارگران و زحمتکشان ایران است. دستاوردهای مبارزاتی یک بخش از کارگران دستاوردی است برای همه کارگران و مردم. پیروزی نهائی در اتحاد همه کارگران و زحمتکشان در زیر پرچم حزب طبقه کارگر است. این تنها مسیر ممکن برای رهایی طبقه کارگر ایران از یوغ بندگی سرمایه‌داری است.

زنده باد همبستگی بین‌المللی کارگران علیه سرمایه‌داران از مبارزات قهرمانانه کارگران ایران حمایت کنید روابط بین‌المللی حزب کار ایران (توفان)

۱۳ اکتبر ۲۰۱۱

* * * * *

تشکیل سندیکای مستقل نیاز مبرم کارگران برای دفاع از حقوق صنفی

اعتصاب 6500 کارگر پتروشیمی ماهشهر را که به باز پس گرفتن حقوق معوقه و برچیده شدن شرکت‌های پیمانکار ختم شد می‌توان پیروزمند و نشانه‌ای از همبستگی و اتحاد آنها دانست و به این جهت به آنها تبریک گفت، ولی بزرگ تر از این موفقیت مطرح کردن هدف تشکیل سندیکای مستقل آنها است که نشان دهنده رشد آگاهی تجربی کارگران اعتصابی است.

اعتراضات و اعتصابات کارگری که حول خواست‌های صنفی و اجتماعی برای بهبود شرایط کار و زندگی صورت می‌گیرد به پیدایش اشکال ابتدائی تشکلات طبقاتی (نظیر صندوق‌های اعتصاب، نطفه‌های سندیکا) می‌انجامد. این مبارزات طبقاتی اولیه باعث کسب آگاهی طبقاتی اولیه خواهد شد که مستقیماً از عمل مبارزاتی حاصل می‌شود. آگاهی طبقاتی در عرصه مبارزات آینده و کسب تجربه بیشتر، زمینه‌های مساعدی برای کسب آگاهی‌های سیاسی که توسط پیشگامان انقلابی مرتبط با حزب طبقه کارگر به میان آنها برده می‌شود و در جریان مبارزات انقلابی است که به منصفه ظهور رسیده و در طی آن شکوفا می‌شود.

حزب کار ایران (توفان) حزب طبقه کارگر ایران به دفاعات و در مقالات متعدد مطرح کرده است که در شرایط کنونی میان انبوهی از نیازها و خواست‌ها و کمبودهای جنبش کارگری ایران، ضروری‌ترین و اصلی‌ترین و حیاتی‌ترین نیاز صنفی این جنبش، تشکیل اتحادیه مستقل کارگری و کسب حقوق سندیکائی است؛ چرا که کسب همه منافع آبی و آبی جنبش از طریق اتحاد و همبستگی و سازمانیابی در تشکلات مستقل و واقعی سندیکائی و اتحادیه‌های کارگری امکان پذیر است.

جنبش کارگری ایران برای کسب منافع فوری خود و کسب منافع آبی یعنی تأثیر گذاری در روند تکامل اجتماعی در جهت منافع خود، راهی جز اتحاد و همبستگی و تشکلات ندارد. بی دلیل نیست که رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی از تشکلات مستقل سندیکائی مثل جن از بسم‌الله می‌ترسد و چنین سبانه با فعالین کارگری در این عرصه برخورد می‌کند. اخراج و پرونده سازی و دادگاهی کردن و محکوم کردن آنها به زندان و شلاق و شکنجه و پایمال کردن همه قوانین بین‌المللی هم چون منشور جهانی حقوق سندیکائی و مقاله نامه‌های سازمان بین‌المللی کار که خود امضاء کننده آن بوده است، همه و همه نشاندهنده میزان وحشت و هراس جمهوری اسلامی از سندیکاها و اتحادیه‌های مستقل و واقعی کارگری است.

در طی دهه اخیر هزاران حرکت اعتصابی و اعتراضی با شرکت صدها هزار کارگر در نقاط مختلف کشور، حول خواست‌های گوناگون، به صورت خود جوش و یا با سازماندهی بطنی انجام شد. از جمله این خواست‌ها، اعتراض به اخراج‌های دسته جمعی، اعتراض به قراردادهای موقت و سفید امضاء و عدم استخدام رسمی، اعتراض به عدم پرداخت به موقع حقوق و دستمزد و مزایا، اعتراض به خصوصی سازی‌ها، اعتراض به تغییر قانون کار در جهت حفظ امنیت سرمایه و از بین بردن امنیت شغلی کارگران، اعتراض به عدم پرداخت حق سنوات کارگران بازنشسته به طور کامل و تعیین سقف پرداختی برای آن توسط دولت، اعتراض به عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، اعتراض به اضافه کاری اجباری، اعتراض به عملکرد مأمورین امنیتی حراست کارخانجات و مراکز صنعتی، اعتراض به پرونده سازی برای نمایندگان و فعالین کارگری و احکام زندان و شلاق برای آنها بود.

مشخصه این جنبش اعتراضی را می‌توان در تدافعی بودن آن، گسترش کمی آن نسبت به دهه قبل، جوان و تحصیل کرده بودن و ریشه کارگری و زحمتکشان شهری داشتن و در عین حال کم تجربه بودن فعالین، پراکندگی در کلیت خود، خود جوشی و عدم سازمان یافتگی آن دانست.

در طی این دوران بسیاری از کارگران در طی حرکت اعتراضی خود به ضرورت احیاء و یا ایجاد تشکل مستقل سندیکائی رسیدند و با پذیرش و تحمل همه سختی‌ها و مشکلات به ایجاد آن و یا تجمع‌های مقدماتی آن اقدام نمودند؛ کارگران قهرمان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران پیشگامان دوره جدید احیاء جنبش سندیکائی ایران بودند و به دنبال آنها کارگران نیشکر هفت تپه و کارگران نقاش و کارگران برق و فلزکار کرمانشاه موفق به احیاء سندیکای خود شده و در بسیاری مراکز صنعتی دیگر تجمعات مقدماتی ایجاد سندیکا به

وجود آمد. از جمله این تجمعات مقدماتی سندیکائی فعالین و سازماندهندگان اعتصاب پیروزمند کارگران پتروشیمی ماهشهر بود که با خواست عمومی به رسمیت شناختن فعالیت سندیکائیشان به میدان آمدند. تشکیل سندیکای کارگران پتروشیمی مسلماً هم مایه خوشحالی و دلگرمی همه فعالین صادق و پاکباز این جنبش و هم مشوق سایر تجمعات مقدماتی سندیکائی خواهد بود.

فعالین جنبش سندیکائی برای تحکیم و تقویت و گسترش این جنبش همچنان که تا به حال نشان داده‌اند باید هوشیارانه در جهت هماهنگ کردن فعالیت خود، در اختیار یکدیگر قرار دادن تجارب و اطلاعات و دانش خود و آموزش کادرهای سندیکائی از بین فعالین با ایمان و مبارزین صادق اقدام نمایند و ارتباط خود را با جنبش جهانی کارگری و سندیکائی تقویت کرده و از حمایت آنها برخوردار شوند.

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه ویژه داشته باشند این است که دشمن آنها تنها جمهوری ضد کارگری اسلامی نیست، بلکه عناصر آنارشیست و منحرف چپ نما هم در رشد و شکوفائی جنبش آنها اخلال می‌کنند.

منحرفینی که با تبلیغ مجمع عمومی یا شوراهای کارگری یا لغو کار مزدی به جای حمایت و پشتیبانی از جنبش سندیکائی سعی دارند کارگران را دنبال نخود سیاه فرستاده و ترهات مغشوش ذهنی و هرج و مرج طلب خود را به جای واقعیت، به خورد جنبش بدهند در عمل خدمت گذاران سرمایه‌داران و یاری دهنده جمهوری ضد کارگری اسلامی هستند.

مجمع عمومی جلسه‌ای است موقت که حول تصمیم‌گیری برای اجرای امری مشخص تشکیل می‌شود که می‌تواند خود جوش و یا برنامه ریزی شده باشد ولی در هر حال خصلتی موقت دارد و در واقع جلسه‌ای است برای تصمیم‌گیری در موردی مشخص و نه تشکیلات. تشکیلات سندیکائی تشکلی است دائمی که آگاهانه و برنامه ریزی شده و با اهدافی مشخص که خصلتی دائمی دارند می‌باشد و طبقه کارگر به وسیله آن مبارزات روزانه و دائم خود را در عرصه‌های صنفی و اجتماعی علیه سرمایه‌دار ادامه می‌دهد و در واقع برای کارگران مکتب مبارزه است. کارگران در مبارزات سندیکائی نفرشان نسبت به سرمایه‌دار تحریک شده و چشم و گوششان باز می‌شود. مبارزات سندیکائی تحمل استقامت و روح مبارزه جوئی طبقه کارگر را تقویت می‌کند و کارگران را تربیت کرده و آموزش می‌دهد که اتحاد و همبستگی موجب پیروزی آنهاست.

شوراهای کارگری تشکلی کارگری است که محصول شرایط دوران انقلاب است و در اوج مبارزات کارگری با هدف کنترل و مدیریت و اعمال قدرت طبقاتی تشکیل می‌گردد و باید تحت رهبری مغز متفکر و ستاد فرماندهی واحدی یعنی حزب طبقه کارگر عمل کند.

شورا و سندیکا علیرغم این که هر دو از جمله تشکلهای کارگری هستند، اولی رکن حکومتی و برای کسب قدرت سیاسی و تغییر بنیادی جامعه است و دیگری برای بهبود شرایط زندگی در چهارچوب مناسبات حاکم سرمایه‌داری است و هدفش کسب قدرت سیاسی نیست. بنابراین نه تنها نباید این دو تشکل سازمانی را با یکدیگر اشتباه گرفت بلکه به هیچ وجه مجاز نیستیم ماهیت متفاوت آنها را یکی کنیم و وظایف مستقل آنها را در هم ریزیم.

سندیکا باید متحد کننده همه کارگرانی باشد که به لزوم اتحاد برای مبارزه با کارفرمایان و حکومت پی می‌برند. اگر سندیکاهای اتحادیه‌های کارگری سازمان‌های بسیار وسیعی نباشند تحقق اهدافشان هم غیر قابل حصول می‌باشد.

در گرامی داشت جنبش "اشغال وال استریت" در آمریکا

گزارشی از فعالین حزب کار ایران (توفان) در آمریکا



بیش از یک ماه است که شعله‌ای از زیر خاکستر بیعدالتی‌ها سر بر آورده و دارد به امیدهای کور شده جامعه روشنی می‌بخشد. شعله از مرکز غارت و چپاول قانونی دسترنج مردم "وال استریت" دمیدن گرفت و حرکتی را آغاز نمود که تا کنون بیش از ۱۰۰۰ (هزار) شهر جهان را در نوردیده است.

جنبش "اشغال وال استریت" جنبش اعتراض به آمل سرکوب شده مردمی است که در نظام موجود به سوی فقر و فلاکت پرتاب شده‌اند. این جنبش اعتراضی به حرص و طمع کمپانی‌های بزرگ است که خود را هر روز فربه تر می‌کنند و بخش بزرگی از جامعه را به پرتگاه نومیدی می‌کشانند. جنبش "اشغال وال استریت" عکس‌العمل طبیعی مردم به بحران اخیر سرمایه‌داری است که در آمریکا بیش از ۳ سال است حلقوم مردم را می‌فشرد. میلیون‌ها انسان چندین سال است که در جستجوی کار به هردری سر می‌زنند

ولی نا امیدتر از گذشته شب سر بر بالین می نهند. نرخ بیکاری در آمریکا رسماً بیش از ۹ در صد است ولی نرخ واقعی آن نزدیک به ۲۰ درصد می باشد. کمپانی‌های بزرگ برای کسب سودهای نجومی شغل‌های تولیدی و سرویسی را به کشورهایی که نرخ نیروی کار ارزان است منتقل نموده و میلیون‌ها کارگر را بدون پرداخت غرامتی بیکار نمودند. بانک‌ها و سرمایه‌داران بزرگ بحرانی در مسکن ایجاد نمودند و میلیون‌ها انسان را بی خانمان کردند و خود میلیاردها دلار به جیب زدند. مرکز مالی و وام دهنده آمریکا نرخ وام‌های دانشجویی را افزایش داده و زندگی تحصیل کردگان را به گروگان گرفته‌اند. مراکز غول پیکر بیمه، هزینه بیمه‌های بهداشتی را هر ساله افزایش داده به طوری که دیگر مردم قدرت خرید بیمه بهداشتی را ندارند و بیش از ۵۰ میلیون نفر در جامعه از داشتن بیمه بهداشتی و درمانی محروم‌اند. نتایج زیانبار بحران موجود در نظام سرمایه‌داری آن چنان متعدد و وسیع‌اند که نه تنها حلقوم کارگران و مزد بگیران جامعه را در چنگال سنگین خود می فشارد بلکه زندگی اقشار میانی را هم مورد تهدید قرار داده است.

مراکز مالی به ویژه مرکز بورس آمریکا وال استریت، مراکز ایجاد فقر و فلاکت در آمریکا و بسیاری از کشورهای جهان هستند. بانک‌ها و وال استریت سمبل دزدیدن دسترنج مردم، سمبل حرص و آز سرمایه‌داران گردن کلفت، و مراکز ایجاد فقر و بی خانمانی‌اند. این مراکز مورد خشم و نفرت مردم به ویژه جوانان قرار دارند و جنبش "اشغال وال استریت" تجلی این احساس جامعه است و بهمین دلیل توانست سریعاً رشد کند و فراگیر شود.

اقشار مختلف جامعه، کارگران، جوانان، بیکاران، سربازان برگشته از جنگ در عراق و افغانستان، دانشجویان، تحصیل کرده‌ها، بازنشستگان، اتحادیه‌های کارگری، فعالین سیاسی چپ آمریکا و در این جنبش شرکت دارند. درد مشترک بی عدالتی، امیدهای بر باد رفته، نابسامانی و وخامت اقتصادی، هراس از آینده و این اقشار را بهم پیوند داده است. مردم می بینند که با در نظر قراردادن رده در آمدها تنها ۴۰۰ نفر سرمایه‌دار فربه در آمریکا در آمدی بیش از ۵۰ درصد رده پائینی جامعه را به خود اختصاص داده‌اند و ۵ درصد رده بالائی جامعه در آمدی بیش از ۸۵ درصد رده پائینی کسب می کند. مردم می بینند که یک منشی اداره، حقوقی حدود ۱۵ هزار دلار در سال دریافت می کند در صورتی که مدیران کمپانی‌های بزرگ سالیانه چند میلیون و بعضاً ده‌ها و صدها میلیون دلار پاداش دریافت می کنند. جنبش "اشغال وال استریت" جنبش اعتراض به این بیعدالتی و هم چنین جنبش اعتراض به عدم وجود دمکراسی و عدم امکان شرکت مستقیم مردم در امور است.

تا کنون جنبش "اشغال وال استریت" به بیش از ۲۰۰ شهر کوچک و بزرگ آمریکا گسترش یافته است. این جنبش توانسته است که حمایت اتحادیه‌های کارگری و شخصیت‌های مترقی و فعالین سیاسی را کسب کند.

فعالین حزب کار ایران (توفان) در آمریکا در محل سکونت خود شرکت مستقیم در این جنبش دارند و با فعالین این جنبش مرتباً درگیر بحث و گفتگو هستند. فعالین حزب در مبارزه و آکسیون‌های این جنبش شرکت نموده و سعی دارند که تجربیات خود را به نیروهای جوان جنبش انتقال دهند و تمام کوشش خود را در رادیکال نمودن جنبش به کار گیرند. فعالین حزب به رفقای آمریکائی و غیر آمریکائی که برای پیشبرد جنبش مبارزه می کنند درود می فرستند و مقاومت آنها را در مقابل دستگیری و سرکوب پلیسی ستایش می کنند.

مردم در دسته و نوبت‌های مختلف از مکان‌های اشغال شده و کمپ‌های شبانه روزی فعالین جنبش دیدن کرده و به آکسیون‌های جنبش می پیوندند و از دادن کمک‌های مالی و تدارکاتی دریغ نمی کنند. مردم در حین گفتگو و بحث با فعالین این جنبش و به صورت اعتراض آمیز سؤالات متعددی را مطرح می کنند که بعضی از آنها را می توان به صورت زیر خلاصه کرد.

- چرا بیکاری در سطح بالائی قرار دارد؟ چرا شغل‌ها به خارج کشور منتقل می شوند؟
- چرا مالیات مردم به جیب بانک‌ها ریخته می شود؟
- چرا نرخ بهره وام دانشجویی را سنگین کرده‌اند؟
- چرا همه مردم بیمه بهداشتی ندارند؟ چرا همه بیمه اجتماعی ندارند؟
- چرا سرمایه‌داران بزرگ مالیات نمی پردازند؟
- چرا در جامعه نژادپرستی وجود دارد؟ چرا در جامعه تبعیض وجود دارد؟
- چرا زنان حقوق برابر در مقابل کار برابر با مردان ندارند؟ چرا زن ستیزی و زن آزاری در جامعه وجود دارد؟
- چرا بحران‌های اقتصادی به وجود می آیند؟
- چرا آمریکا درگیر جنگ با کشورهای دیگر می شود؟
- چرا مالیات مردم صرف ریختن بمب بر سر مردم کشورهای دیگر می شود؟
- چرا ما اعتراض می کنیم ولی کسی گوشش بدهکار نیست؟ چرا پلیس ما را سرکوب می کند و به زندان می اندازد؟

یک نظر اجمالی به این سؤالات و به ذهنیت مردم نشان می دهد که اکثریت عظیم جامعه مطالباتی دارند که برای کسب آنها خود را مستقیماً در مقابل نظام موجود قرار می دهند. ولی نارضایتی عمومی و بیان مطالبات برای پیشبرد جنبش کافی نیستند. باید مردم با شرکت در مبارزه اجتماعی و در روند کسب مطالبات، آموزش ببینند و آبدیده شوند تا به درک ریشه‌ای از منشاء نارضایتی‌های عمومی برسند. باید فعالین روزمره جنبش "اشغال وال استریت" خود به این درک برسند تا بتوانند آن را به مردم منتقل کنند. این جنبش خواست‌های عمومی مردم را با خود حمل می کند و علیه حرص و آز انحصارات موضع گرفته است ولی هنوز نتوانسته است افق روشن و رادیکالی برای خود ترسیم کند. این جنبش ادعا می کند که حرص و آز کمپانی‌های بزرگ را مجبور کرده که منافع خود را به دولت تحویل کنند. بعضی از فعالین حتی شعار "وال استریت مال ماست" را سر می دهند. نمونه‌های بسیاری از این مواضع در گفته‌ها و سخنرانی‌های فعالین این جنبش شنیده می شوند. با مطالعه بیانیته‌های انتشار یافته می توان سطح بالای توهم این جنبش به دستگاه حکومت را دید. این جنبش هنوز به این درک اولیه نرسیده است که حکومت نماینده انحصارات است و مأموریت آن حفظ منافع سرمایه‌داران است و آن که، دولت ابزاری است در دست انحصارات برای سرکوب نارضایتی مردم. با وجودی که مردم می بینند که

سرکردگان حکومت در اکثریت شکننده آن خود میلیونر و از سرمایه داران هستند اما مردم و جنبش اشغال هنوز به این نتیجه نرسیده‌اند که خود این اعضای حکومتی همان جنایتکارانی هستند که دستور ریختن بمب بر سر مردم کشورهای دیگر را صادر می‌کنند، که به پلیس محلی دستور سرکوب و دستگیری تظاهر کنندگان همین جنبش را می‌دهند، که خود در خروج شغل‌ها از کشور دخالت دارند. این جنبش نه تنها دولت را عاملی در نابسامانی موجود ندانسته بلکه یا به آن، "علیه" انحصارات متوسل می‌شود و یا از دولت در مقابل انحصارات دفاع می‌کند.

هرچند این جنبش در شکل ظاهری آن تشابهاتی با "بهار عربی" دارد اما این دو در مضمون دارای اختلافات اساسی هستند. بهار عربی، حکومت‌های در قدرت را نشانه گرفته است اما در جنبش "اشغال وال استریت" نه تنها هیچ گسستی با قدرت دولتی دیده نمی‌شود بلکه بر عکس حکومت را مظلوم می‌داند.

بسیاری از فعالین این جنبش همان افرادی هستند که در کارزار انتخاباتی رئیس جمهوری آمریکا در ۳ سال گذشته به حمایت از کاندیداتوری اوباما فعالیت می‌کردند. در عرض کمتر از ۶ ماه پس از انتخابات، فریبکاری اوباما آشکار شد و این افراد به همراه میلیون‌ها رأی دهنده دیگر از اوباما مأیوس شده و سرخورده شدند و کُنج عزلت را بر گزیدند. جنبش "اشغال وال استریت" نشاط تازه‌ای در مردم و به ویژه جوانان ایجاد کرد و امید تازه‌ای دمیدن گرفت. این نشاط و امید جنب و جوش به سطح جنبش قبل از انتخابات هنوز نرسیده است و دلیل این امر این است که در جنبش قبل از انتخابات میلیون‌ها نفر از سیاست‌های جرج بوش و دولت جنگ افروز او انزجار داشته و در اعتراض به آن، دستگاه حکومتی را نشانه گرفته بودند و حتی مطالباتی مانند "خلع ید از بوش" و "تحویل بوش به دادگاه" در سطح جامعه مطرح می‌شد.

در ابتدای سر بر آوردن شعله جنبش "اشغال وال استریت"، اوباما و بهمهرا او تمامی سرکردگان "حزب دمکرات" سکوت اختیار کرده بودند و زمانی که شعله گسترش یافت و ضمیر خفته جامعه را بیدار نمود آن گاه تلاش نمودند که بر گرده جنبش سوار شوند و آن را در خدمت تبلیغات برای کارزار انتخاباتی آینده به کار گیرند و از آن به عنوان فشار بر رقیب خود "حزب جمهوری خواه" استفاده نمایند. جمهوری خواهان در ابتدا جنبش را محکوم نموده ولی بعداً با زدن نعل وارونه بر جنبش اعلام نمودند که آنها هم بسیاری از اهداف جنبش را از آن خود می‌دانند! جنبش "تی پارتی" که جنبش دست راستی‌های بیرون زده از حزب جمهوری خواهان است هم به تقلا افتاد و گفت که "ما هم در این جنبش شریک هستیم". تأسف در این است که هر سه نیروی ارتجاعی "حزب دمکرات"، "حزب جمهوری خواه" و "حزب تی پارتی" در برخوردشان به جنبش "اشغال وال استریت" راست می‌گویند. جنبش "اشغال وال استریت" هنوز نتوانسته است بر روی برنامه‌ای که خواست‌های مردم را نمایندگی کند انگشت بگذارد. این جنبش شدیداً به ساختار نظام سرمایه‌داری توهم داشته و به آن وابسته است. این جنبش شدیداً تحت نفوذ دموکراسی بورژوائی است و هنوز خصلتی انقلابی از خود بروز نداده است. اگر این جنبش بخواهد پایدار بماند باید استقلال طبقاتی به خود بگیرد و احزاب دوقلوی "دموکرات" و "جمهوری خواه" را هدف قرار دهد. این احزاب نمایندگان انحصارات و خود عامل جنگ و جنایت و فلاکت در بسیاری جوامع هستند. در سیاست‌های داخلی و خارجی نمی‌توان خط تمایزی بین این دو حزب امپریالیستی کشید. تمایل جنبش "اشغال وال استریت" به حزب دمکرات که به وسیله اتحادیه‌های کارگری و سوسیال دموکراسی تشویق می‌شود بسیار مضر و عامل فروپاشی آن خواهد بود. حزب دموکرات همیشه بر روی جنبش‌های اعتراضی مردم آب سرد پاشیده و آنها را به نابودی کشانده است. باید از سرگذشت جنبش قبل از انتخابات اوباما درس عبرت گرفت.

چنانچه جنبش "اشغال وال استریت" بتواند مطالبات و خواست‌های عمیق مردم را فرموله کرده، از توهومات دموکراسی سرمایه‌داری خود را رها کرده، علیه هیستریای ضد رادیکالیسم موضع بگیرد، و استقلال طبقاتی کسب کند. آنگاه می‌تواند توده‌های وسیع ناراضیان را بسیج نموده و به مبارزه ادامه دهد. در آن زمان این نیرو می‌تواند با تمامی جریان‌ها و نیروهای آمریکائی و "خارجی" کمونیست که برای رهائی انسان‌ها از یوغ جنگ و سرکوب و استثمار انحصارات بزرگ مبارزه می‌کنند پیوند زده، جنبشی نیرومند و پایدار را مشترکاً بنا نهند.

۲۰ اکتبر ۲۰۱۱

* * * * *

کاید غول، عضو کمیته مرکزی جبهه خلق برای آزادی فلسطین، در مورد شناسایی دولت فلسطین از طرف سازمان ملل

سند زیر در تارنمای جبهه خلق برای آزادی فلسطین به زبان عربی منتشر شده و ما نیز برای آشنائی بیشتر خوانندگان گرامی در مورد مواضع سازمان‌ها و احزاب فلسطینی در قبال طرح به رسمیت شناختن دولت فلسطین در سازمان ملل، به فارسی ترجمه و در اختیار همگان قرار می‌دهیم. به این امید که گامی ولو کوچک در تقویت جنبش ضد استعماری و استقلال طلبانه فلسطین برداشته باشیم.

هئیت تحریریه

آبان ماه ۱۳۹۰

در یک نشست سیاسی در شمال غزه، کاید غول اظهار داشت که:
 "ما در سال ۱۹۹۹ از مجلس مرکزی الفتح در خواست کردیم که در سرزمین‌های اشغالی سال ۱۹۶۷، از جمله قدس، اعلام دولت فلسطینی نماید.

۲۰ سپتامبر ۲۰۱۱

جبهه خلق برای آزادی فلسطین یک گفتگوی سیاسی را در شمال غزه ترتیب داد تا در مورد حق ملت فلسطین مبنی بر تشکیل دولت مستقل خود بحث و بررسی شود. در این گفتگوی سیاسی، تعداد زیادی از اعضاء و کادرهای جبهه توده‌ای برای آزادی فلسطین و همچنین جمع کثیری از مردم شرکت داشتند.

رفیق کاید غول عضو کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات منطقه غزه گفت:
 رفتن به سازمان ملل برای درخواست تشکیل دولت فلسطینی بسیار دیر شده است. وی گفت که جبهه خلق در سال ۱۹۹۹، همزمان با پایان یافتن قرارداد اسلو، درخواست تشکیل دولت فلسطینی در سراسر سرزمین‌های اشغالی سال ۱۹۶۷، از جمله قدس را مطرح کرد اما این درخواست تا کنون عملی نشده است.

رفیق غول توضیح داد که شرایط امروز که رهبری الفتح می خواهد به این اقدام دست زند بدین قرار است:
 از نظر خود فلسطینی‌ها، مذاکرات دوجانبه با اسرائیل و زیر نظر آمریکا با شکست روبرو گردیده است. جنبش فلسطین در حالت تشتت و تجزیه بسر می برد و از همه تجربیات گذشته بی نصیب است. از طرف دیگر، اعمال سیاست فردگرائی نیز وجود دارد و در عرصه فلسطین توافقی میان نظرات موجود نیست.

رفیق غول در مورد کشورهای غربی اظهار داشت که آنان بر رهبری فلسطین فشار می آورند تا همچنان به مذاکرات ادامه داده، بدون آن که دستاوردی در مقابل فلسطینی‌ها ارائه دهند، در حالی که در کشورهای عربی تحول بهار عربی آغاز گردیده و دولت‌های رسمی کشورهای عربی تمایل دارند ما به سازمان ملل برویم. او اظهار کرد که این وضعیت نباید تبدیل به فشاری بر فلسطینی‌ها گردد که پیشنهادات زیانمندی را برای آینده فلسطین بپذیرند.

در مورد وضعیت سیاسی در اسرائیل، رفیق غول اظهار داشت که سه نظر در اسرائیل در مورد رفتن فلسطین به سازمان ملل وجود دارد. نظری خواستار آنست که هیچ امتیازی داده نشود تا رهبری فلسطین مجدداً مجبور به مذاکره شود و این نظر رسمی دولت اسرائیل است. نیروهای امنیتی و نظامی اسرائیل باور دارند که باید شهرک سازی را برای دوره کوتاهی متوقف کرد تا فلسطینی‌ها مجدداً به مذاکره تن دهند. نظر سوم متعلق به نیروهای چپ اسرائیل است. آنان معتقداند که فشار آوردن زیاد به رهبری فلسطین ممکن است به رابطه آنها با کشورهای حامی آنها لطمه وارد آورد.

رفیق کاید غول بر این نظر است که اگر دولت فلسطینی در درون مرزهای ۱۹۶۷ به رسمیت شناخته شود این امتیاز را خواهد داشت که برعکس قرارداد اسلو که سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۷ را سرزمین‌های مورد نزاع و اختلاف می بیند و نه حق فلسطینی‌ها، از این پس از نظر سازمان ملل و مرجع جهانی حاکمیت فلسطینی‌ها بر اراضی‌اشان در مرزهای ۱۹۶۷ حق مطلق فلسطینی‌ها خواهد بود و نه اراضی مورد منازعه و مذاکره، و بر طبق ماده هفتم میثاق سازمان ملل، از آن پس دولت فلسطین می تواند برای خروج اشغالگران از سرزمین‌های ۱۹۶۷ متوسل به زور شود و یا سازمان ملل هم موظف به اعمال زور خواهد شد تا سرزمین‌های فلسطینی را از اشغال در آورد.

کاید غول برای این اقدام تازه مسئولان فلسطینی بر روی بعضی از پایه‌های قانونی تکیه کرد از آن جمله مصوبه شماره ۱۸۱ که در سازمان ملل به تصویب رسیده مبنی بر این که در سرزمین فلسطین دو دولت باید تشکیل شود، ۴۷ در صد اراضی برای دولت فلسطین و ۵۳ درصد برای یهودیان، و هم چنین مصوبه ۱۹۴ که اعلام می دارد: به رسمیت شناختن دولت اسرائیل منوط بر این است که پناهندگان فلسطینی به سرزمین‌های خود باز گردند، و مصوبه شماره ۶۰۰۵ سال ۱۹۸۷ که در آن کناره غربی رود اردن و نوار غزه را سرزمین‌های فلسطینی می داند، و بسیاری دیگر مصوبات که به نفع فلسطینی‌ها است. وی سپس به احتمالات دیگری در این زمینه پرداخت از جمله تاکتیک جدید دولت آمریکا برای به تعطیل کشاندن شناسائی دولت فلسطین در سازمان ملل، اما دولت آمریکا برای چنین امری به ۹ رأی موافق نیاز دارد تا بتواند به رسمیت شناختن دولت فلسطینی را وتو کند. اما هم اکنون دولت آمریکا می داند که اکثریت اعضای شورای امنیت سازمان ملل مخالف این خواست او هستند و این در حالی است که احتمال دارد کشورهای چهارگانه نیز که می کوشند به نوعی مسئله فلسطین را حل و فصل کنند پیشنهاد به تأخیر انداختن این مسئله در شورای امنیت را بدهند و از طرف‌های درگیر بخواهند که مجدداً بر اساس به رسمیت شناختن اراضی سال ۱۹۶۷ وارد مذاکره مجدد شوند بدون این که دولت فلسطینی به طور کامل از طرف سازمان ملل به رسمیت شناخته شود. کاید غول هم چنین اظهار داشت که ممکن است درخواست فعلی دولت فلسطین برای مدتی به تأخیر انداخته شود، در این صورت می توان موضوع را به مجمع عمومی سازمان ملل احاله داد تا سازمان ملل کشور فلسطین را به عنوان عضو خود به رسمیت بشناسد که البته این عمل نیز تغییر چندانی در وضع موجود ایجاد نخواهد کرد.

رفیق کاید غول در بخشی دیگر از سخنان خود اظهار داشت که در شرایط فعلی ما باید سریعاً در جهت ایجاد وحدت در بین خود اقدام کنیم زیرا این امر به ما امکان خواهد داد تا در برابر فشارها مقاومت کنیم، چون که با ادامه سیاست فعلی که ما از نظر اقتصادی به آمریکا و غرب وابسته هستیم نخواهیم توانست به عملی مثبت دست بزنیم و این وضعیت باعث شده تا فاصله زیادی بین طیف‌های مختلف جامعه فلسطین به وجود آید.

سپس رفیق نجیب مجدلاوی عضو علی‌البدل کمیته مرکزی جبهه سؤال کرد که آیا حال زمان مناسبی برای بردن مسئله فلسطین به سازمان ملل هست و آیا برای این اقدام آمادگی لازم وجود داشته است و نتایج حاصله از نظر داخلی و بین‌المللی و برای مبارزه مقاومت فلسطین و اسرائیل چه می‌توانند باشد؟
در جریان این گفتگو حاضران نیز به اظهار نظر پرداخته و تأثیرات مختلف اقدامات فعلی بر روند مبارزات مردم فلسطین را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار دادند.

زنده باد نبرد استقلال طلبانه خلق فلسطین

« تاریخ کلیه جوامعی که تا کنون وجود داشته‌اند، جز تاریخ مبارزه طبقاتی نبوده است، به استثنای تاریخ جامعه بدوی. مرد آزاد و برده، اشراف و اعوام، ارباب و سرف، استاد کار و کارگر روزمزد، در یک کلام ستمگر و ستمکش، همواره در تضاد بوده‌اند و به نبردی لاینقطع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه‌ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فناء مشترک طبقات متخاصم ختم می‌گردد، دست زده‌اند. »

مارکس و انگلس مانیفست حزب کمونیست

توفان شماره ۱۴۰ آبان ماه ۱۳۹۰

ارگان مرکزی

حزب کار ایران منتشر شد.

رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویزیونیسم و ضد انقلاب ترسکیسم و شبه ترسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کار ایران (توفان) کمک مالی کنید!

[پاره‌ای از انتشارات جدید توفان از سایت اینترنتی:](#)

- * بر علیه عامیانه کردن شعار انتقاد از خود - استالین
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * جنبه بین‌المللی انقلاب اکتبر - استالین
- * مارکسیسم و مسئله ملی - استالین
- * ترسکیسم، ضدانقلاب در پوشش - م. ج. اولژین
- * سخنرانی و نطق استالین به مناسبت شروع جنگ کبیر میهنی

*** مانیفست حزب کمونیست - مارکس و انگلس**
*** امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری - لنین**
*** توطئه بزرگ کتاب سوم**

* توطئه بزرگ کتاب چهارم

آدرس سایتها و وبلاگهای مرتبط با حزب

www.toufan.org

[/http://www.kargareagah.blogspot.com](http://www.kargareagah.blogspot.com)

[/http://kanonezi.blogspot.com](http://kanonezi.blogspot.com)

[/http://rahetoufan67.blogspot.com](http://rahetoufan67.blogspot.com)

از توفان در فیس بوک و توئیتر دیدن کنید.



امپریالیستها با دو معیار به حقوق بشر و اجرای حکم اعدام برخورد می کنند

تفسیر آنها از آدمکشی گزینشی و مطابق مصالح آنهاست. آنها اگر لازم باشد حاضرند میلیونها نفر را نیز نابود کنند تا منافعشان حفظ شود. فریب این ریاکاران را خوردن خطرناک است. باین جهت برخورد به لغو حکم اعدام را نیز باید بر متن مبارزه طبقاتی و شناخت انگیزه های سیاسی دشمنان طبقاتی مطرح کرد. باید مرزهای تاکتیکی و تبلیغاتی را از تئوری سازی برای مبارزه با تروریسم شفاف نگهداشت و همیشه به نتایج عملی کاری که صورت می گیرد اندیشید. **پیوند دادن میان قتل و قتل عام در مبارزه برای لغو حکم اعدام** یک اقدام بجا و افشاءگرانه است زیرا این شعار نشان می دهد که دشمن از لغو حکم اعدام در پی توجیه اعمال قهر طبقاتی خویش بهر وسیله تبلیغاتی است. این شعار بدون توجه به ایجاد این پیوند افشاءگرانه، به مفهوم آن است که دول سلطه گر و استعماری از اعمال قهر و سرکوب و فروش و تولید تسلیحات و اعمال شکنجه و آموزشهای نظامی و ایجاد سازمانهای امنیتی و سرکوب و... چشم پوشیده اند که با واقعیت در تناقض کامل است و این پاشیدن خاک به چشم مردم محسوب می گردد تا اعدام به صور دیگر هنوز ادامه حیات دهد. افشاء تروریستهای جهانی که ملتها را نابود می کنند بهترین شعار و تاکتیکی است که دست عمال مودی صهیونیستها و امپریالیستها را در مبارزه برای لغو حکم اعدام رو می کند. تعداد اعدامهای در ایران شامل اعدامهای شناخته شده با پوشش قضائی نیست همه قتلهای سیاسی زنجیره ای نیز اعدام است. کشتار مردم فلسطین و لبنان و لیبی و عراق و افغانستان نیز اعدام است. کسانی که تنها در لغو حکم اعدام پای چین و جمهوری اسلامی را به میان می کشند ولی از قتل عام مردم فلسطین و لبنان و عراق و افغانستان و... توسط صهیونیستها و امپریالیستها حرف نمی زنند صمیمانه خواستار لغو حکم اعدام نیستند. آنها لغو حکم اعدام را از یک پرچم انسانی به مسلسل یوزی اسرائیلی بدل کرده اند

دست امپریالیستها از خاورمیانه کوتاه باد!